الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون

الحمد للہ کہ ملفوظات ملک المشائخ سلطان المساکین منہاج المتقین قطب الاولیا

شمس الفقرا ختم المہتدین خواجہ معین الملۃ والدین حسن سنجری نور اللہ مرقدہ موسوم بہ

دلیل العارفین

جمع کردہ حضرت مقتدا العارفین حجۃ المحجۃ قطب الاقطاب خواجہ

قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز

در مطبع حافظ محمود حسن واقعہ لکھنو مطبوع شد

223	224	225	226	227	228	229
248	249	250	251	252	253	254
273	274	275	276	277	278	279
298	299	300	301	302	303	304
323	324	325	326	327	328	329
348	349	350	351	352	353	354
373	374	375	376	377	378	379
398	399	400	401	402	403	404
423	424	425	426	427	428	429
448	449	450	451	452	453	454

وشیخ تاج الدین محمد صفاهانی یکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک
راند که مردم در منزلگاه عزت نزدیک نشود مگر در نماز زیرا که معراج مومن همین
نماز ست چنانچه در حدیث مسطور ست الصلوة معراج المومن همین نماز ست
پس با انوار جمله مقام و پیوستن بحق اوّل همین نماز ست انگاه فرمود که نماز
رازی ست که بنده با پروردگار خویش میگوید و در راز گفتن کسی قرب یابد که
لایق آن راز ست و راز گفتن نشود مگر به نماز و این در حدیث مسطور ست المصلی
یناجی ربه یعنی نماز کننده راز میگوید با پروردگار خویش بعد از ان روی سوی
دعاگو کرد و فرمود در انچه من بخدمت شیخ الاسلام سلطان المشایخ خواجه عثمان
هارونی نور الله مرقده پیوستم و بارادت بیعت قبول افتادم مدت هشت سال
در خدمت کردن ایشان یکزمانی نفس را آسودگی ندادم چنانچه نه روز دانستم
و نه شب هرجا که خدمت خواجه مسافری شدند دعاگو برابر بودی و جامه خواب
و توشه خواجه بر سر کرده رفتی چون پیر خدمت این درویش بدید نعمت بمن داد
کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود انگاه فرمود هر که یافت بخدمت یافت
پس مرید را باید که ذره از فرمان پیر تجاوز نکند و هرچه او را از نماز و تسبیح و اوراد
و جزان ترغیب کند بهوش و گوش او جان متعلق باشد و آن فرمان را بتقدیم رساند
تا بمقامی برسد که پیر مشاهد مرید ست زیرا که هرچه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد
از برای کمالیت حال مرید را بعد از ان فرمود که برادرم شیخ شهاب الدین
سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال برابر پیر خود توشه بر سر کرده و بهیچ بار
و باز آمدی انگاه نعمت یافت که آن را حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نگنجد
از نعمت که در شیخ شهاب الدین بود بعد از ان فرمود که در تنبیه امام خواجه ابو اللیث
سمرقندی که در فقیه امامانست مینویسد در ان که هر روز باز آسمان دو فرشته

بسم الله الرحمن الرحیم

این صحیفهٔ علوم ربانی و این نفحهٔ فقر سبحانی از کلمات جان پرور ملک المشائخ سلطان المساکین منهاج المتقین قطب الاولیا شمس الفقرا ختم المهتدین معین الله والدین حسن سنجری نور الله مرقده شنیده می آید جمع کرده شده درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفین نبشته آمد و قسم بدین تفصیل قسم اول در فقر و صواب قسم دویم در مکتوبات و تسبیح قسم سوم در اوراد و جزان قسم چهارم در سلوک و فوائد آن بتوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک بتاریخ پنجم ماه رجب المرجب قدره سنه اربع عشر و خمسمایه قسم اول روز پنجشنبه مجلس اول درویشی نحیف ضعیف یکی از سالکان او را بندگان ملک المشائخ سلطان المساکین الملقب قطب الدین بختیار اوشی چون دولت پابوس آن فلک شاه دستگاه در بغداد بمسجد امام ابو اللیث سمرقندی حاضر شد همان زمان بشرف نعمت مشرف شدم و کلاه چهار ترکی از ناصر اصفیا بر سر این ضعیف زینت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز شیخ شهاب الدین محمد سهروردی و شیخ داود کرمانی و شیخ برهان الدین محمد چشتی

پیشینیان که پیش از من بودند پس فرمود از آن زیاده کردن ستم باشد بعد از آن
هم درین محل فرمود خواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه در وقت وضو دست شستن
دو بار فراموش کرد چون نماز بگذارد هم در آن شب حضرت رسالت را صلی الله
علیه و آله وسلم در خواب دید گفت که عجب آمد که در وضوی تو نقصانی باشد خواجه
از هیبت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و برای کفارت آن
و بر نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفه کرد تا یکسال آنگاه فرمود که طایفهٔ عارفان
اهل فضلند و ایشان مستغرق صحبت دوست اندیش در شرح خویش ایشان
مینویسند چون بنده در شب با طهارت خسپد فرمان شود هر فرشته را که برابر
او باشند تا آنگاه که او بیدار شود فرشته گوید الٰهی این بنده را بیامرز که با طهارت
نیک خفته است آنگاه هم درین محل فرمود که در شرح عارفان آمده است که
چون مردم با طهارت بخسپد جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود که خلعت
نو در بر او کنند چون او سجده کند فرمان شود باز گردانید که بنده نیک است که
با طهارت خفته بود و آنکه او بی طهارت خفته باشد جان او از آسمان اوّل
باز گردانند و بگویند که این لایق آن نه که بالا برند در خدا برا سجده کننده نیست
آنگاه بر لفظ مبارک راند که فقیه مینویسد که از رسول علیه الصلوٰة والسلام
آمده است که الیمین للوجه والیسار للمقعد یعنی دست راست مردم از برای
طعام خوردن و روی شستن و دست چپ برای استنجا کردن آنگاه سخن
در آن افتاده بود که چون مردم در مسجد در آیند سنت اینست که پای راست
درون مسجد نهند که یکی از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ست و چون
بیرون رود پای چپ بیرون نهند آنگاه فرمود وقتی خواجه سفیان ثوری ره
در مسجد در آمد پای چپ بسهو درون مسجد نهاد آواز آمد که ثور در خانه خداوند

فرو دمی آیند یکی بر بام گفته باشد و بآواز بلند ندا کند که آدمیان و پریان بشنوید و بدانید هر که فریضه خدای عزوجل نگذارد از زنهار خدای عزوجل بیرون آید فرشته دویم بر بام حظیره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بایستد و ندا کند ای آدمیان بدانید و بشنوید هر که سنتهای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نگذارد و تجاوز کند از شفاعت بی بهره ماند انگاه فرمود که در مسجد لگری برابر اولیا بغداد حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود که یکی از سنت ست زیرا چه در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که ترغیب کردم صحابه را رض در خلال کردن انگشتان هر که انگشتانرا بوقت آب دست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نکند انگاه فرمود که وقتی با خواجه اجل شیرازی ره یکجا بودم وقت نماز شام بود خدمت خواجه ره تجدید وضو میکرد خلال انگشتان از ایشان سهواً فراموش شد هاتف غیب آواز داد در سروی فرو خواندند که اجل دعوی دوستی محمد ما میکنی و از امت او باشی سنت او را ترک دهی بعد ازان خواجه اجل سوگند خورد که ازان روز باز که ندا شنیدم تا وقت موت سنتی از سنتهای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ترک نشد انگاه فرمود که وقتی خواجه اجل شیرازی را از حد خاطر متردد دیدم پرسیدم که حال ماجرا چیست فرمود که از نماز بار که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فردا این روی خود را بران خواجه کائنات چگونه خواهم نمود انگاه فرمود که در صلوة مسعودی بطریق ترغیب بروایة ابو هریره رض در فقه سنت نبشته است که هر اندامی را سه بار شستن سنت ست چنانچه در حدیث مسطور ست از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که سه بار شستن هر اندامی سنت من ست و سنت پیغامبران

بانگ نماز میگویند هر که می‌شنود بجواب موذن مشغول میشود و گوینده و شنونده
آمرزیده می‌گردند دوم سبب آنکه اسپان غازیان چون ایشان تکبیر میگویند
در راه خدا و جنگ می‌روند فرمان میشود که ایشانرا با اهل ایشان بیامرزید
سوم کسب حلال درویشان پس چون ایشان از آن کسب حلال خود چیزی
نصیب کنند خدای تعالی ببرکت آن کسب حلال ایشان آن کسان را بیامرزد
چهارم سبب آنکه کسی که نماز بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب برآید پس نماز
اشراق بگذارد گفت یا رسول الله آن روز که من در میان ملکوت بودم در
صحف نزدیکت نبشته دیده ام هر که نماز بامداد بگذارد و بر جای نماز قرار گیرد
و بذکر مولی مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراق بگذارد گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی از آن او که باشد
با او بیامرزد و از آتش دوزخ خلاص دهد بعد از آن فرمود که در فقه الاکبر
نبشته دیده ام روایة امام المتقی ابوحنیفه کوفی رض که وقتی جوانی بود چهل
سال بالغ بودی عمر خود بمصرف رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب
دیدند که در بهشت می‌خرامد خلق متحیر ماندند سوال کردند تو کفن دزد بودی
چه عمل نیک کردی که این سعادت یافتی جواب داد که در من یک چیز بود آن بود
که نماز بامداد میگذاردم بر جای نماز قرار میگرفتم تا آفتاب برآمدی اشراق
میگذاردم اتفاقا و کارها تباهی مشغول میشدم حق تعالی چون اندک پذیرد
بسیار بخشش است از برکت این چهار رکعت و کردارهای مرا محو کرد و بدین درجه
رسانید آنگاه علی الدوام این معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود
و بدان چیز فرو ماند اگر آن زمان چند هزار ملک که هر نوعی عجبی دیگر باشد
بر وی عرض کنند بدان وقت او در آن نه بیند مگر همه در آن چیز که فرو شده است

چنین بی ادب وار در آیند که در می آئی پس ازان روز باز خواجه را سفیان
ثوری گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک راند
که عارف کسی را گویند که از همه عالم غیب هر روز صد هزار تجلی بروی نازل گردد
و در یکزمان چند هزار تجلی و حال در وی دمبدم پیدا میشود آنگاه فرمود که عارف
کسی را گویند که جملگی عالم بداند و از عقل صد هزار در معنی بیرون دهد و بیان کند
و جمله دقایق محبت را جواب گوید و همه وقت در بحر معنی آشنا کند تا دری که
در اسرار و انوار الهی بود آن را بیرون آرد و پیش جوهریان بصر عرض کنند
چون ایشان آنرا ببینند بپسندند تحقیق بدانند که او عارفست بعد ازان
هم درین محل فرمود که عارف همه وقت در ولوله عشق مست و متحیر در آفرینش
قدرت خدای باشد اگر استاده است در وهم دوست ست و اگر نشسته
است در ذکر دوست ست و اگر خفته است در خیال دوست متحیر ست و اگر
بیدار است در گرد حجاب عظمت دوست ست طواف میکند بعد ازان فرمود
که اهل عشق نماز بامداد بگذارند و بر جای نماز قرار گیرند تا آفتاب برآید مقصود
ایشان را این باشد که بنظر دوست قبول افتند و انوار تجلی دمبدم بر ایشان
گردد آنگاه فرمود چون آنکس بعد از نماز فرض بامداد بگذارد و بر جای نماز قرار
گیرد فرشته را فرمان شود تا بیاید و برابر او بایستد تا آنزمان او را آمرزش
خواهند که او از آنجا برخیزد آنگاه هم درین محل فرمود که خواجه جنید بغدادی ره
در مجموعه خویش مینویسند و آن اشارت ست از اسرار الهی که روزی
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابلیس را غمگین دریافت پرسید غم و اندوه
ترا سبب چیست که چنین بر خوف بگداخته جواب داد که از گروه چهار چیز از
امت تو یکی موذنان که ایشان بانگ نماز می گویند زیرا چه آنزمانکه ایشان

جبرئیل عم بیامد و گفت یا آدم برخیز خویشتن را بشوی یعنی غسل کن
چون مهتر آدم غسل کرد خوشی و فرحی حاصل شد گفت یا اخی جبرئیل عم
این را اثری و مکافاتی هست گفت ای آدم عم بعدد هر موی که در
اندام تست ثواب یک ساله عبادت مرترا حاصل آید و بعدد هر قطره که آب
بر اندام تو رسیده است از هر قطره خدای تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
عبادت میکند و ثواب آن مرترا باشد بعد ازان مهتر آدم صلوات الله علیه
وسلام گفت یا اخی جبرئیل این ثواب مراست یا فرزندان مرا همه جبرئیل
گفت یا آدم هر که از فرزندان تو که مومن ست چون او غسل از حلال کند
بعدد هر موی که بر اندام او بود یک ساله عبادت در دیوان او نویسند و
هر قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
تسبیح و تهلیل میکند و ثواب آن مرد مومن را باشد چون خواجه این تمام کرد
بگریست و فرمود که این فواید در باب کسانی ست که از حلال غسل کنند اما
طایفه که از حرام غسل کنند هر موی که بر اندام باشد حضرت عزت یک ساله گناه
در نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بر زمین افتد یک دیو آفریده شود
تا روز قیامت هر بدی که در وجود آن دیو آید بزه آنکس را باشد که او از
زنا غسل کند انگاه فرمود که اول روندگان راه شریعت انیست چون مردم
در شریعت ثابت آمد و هرچه فرمان شریعت ست بجای آرد ازان فرمان
ذره تجاوز و تفاوت نکند بیشتر شود بپایه دوم رسد که آنرا طریقت خوانند
بعد ازان چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرائط طریقت ست وانچه در و
فرمان ست بر سنت روندگان راه سلوک که وقتی ازان تجاوز نکنند بیشتر
در مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید انجا هم شناخت در جاییکه

یک چیز نشان عارفان همین ست که عارف همه وقت در تبسم میباشد و آنزمان
که عارف تبسم میکند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظرگاه می افتد پس هرچه
از ایشان ظاهر میگردد او تبسم میکند بعد ازان فرمود که در عارفان حالے
است آنزمانکه آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم که می زنند از عرش
تا حجاب عظمت میگردد و ازانجا تا حجاب کبریا میرسد بعد ازان بقدم دویم بمقام
باز میرسند آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و بگریست که کمترین درجه عارف همین ست
اما آنکه کاملان را درجه است آن درجه ایشان را خدای عز و جل داند کجاست
و بکجا میرسند و کی باز می آیند زیرا چه حقیقت آن معلوم نشد که ایشان در انجا
کجا میروند و کی می آیند الحمد لله علی ذلک مجلس دویم در روز پنجشنبه دولت
پایبوس میسر گشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بهاؤالدین بخاری
و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی بخدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک راند
که جنابت زیر هر موی ست بر تن آدم پس مرد را باید که زیر هر موی که جنابت
است آب برساند و ترکند مویهای خویش را که اگر یکموی خشک ماند آب نرسد
روز قیامت تن با وی خصمی کند آنگاه فرمود که در فتاوی ظهیریه نبشته دیده ام
دهان مردم پاک ست و آنکه جنب شود و هرچه آب بخورد آنجا پلید نگردد اگر او
بی طهارت و یا جنب بود و یا حایض بود یا مومن بود و یا کافر بود دهان پاک ست
بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بودند اصحابی
برپای خاست سوال کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اگر کسی جنب بود و هوا تابستان
باشد و او عرق کند جامه و ران آلوده شود پلید گردد یا نه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
نشود و آب دهن مردم پاک ست اگر بجامه رسد پلید نگردد و بعد ازان همدرین محل فرمود که شنیده ام از
زبان خواجه عثمان هارونی ره که چون آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد او را با حوا صحبت افتاد مهتر

آمده پرسید که امروز چند سال ست که بدین طریق نماز میگذاری گفت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امروز قریب چهل سال ست که
میگذارم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چشم پر آب کرد و فرمود که
هیچ نماز نکرده درین چهل سال اگر بمردی بر سنت من نمرده باشی انگاه
فرمود که شنیده ام از زبان خواجه عثمان هارونی ره که فردا قیامت از
انبیا و اولیا تا انجا که مسلمان اند هرکه از عهده نماز بیرون آمد او برست
و هرکه از جواب نماز بیرون نیامد بر دست زبانیه دوزخ گرفتار گشت
انگاه همدرین محل فرمود که وقتی در شهری بودم نام آن شهر یاد نمانده است
اما نزدیک شام ست بیرون آن شهر غاری بود و بزرگی دران غار مسکن
داشت شیخ اوحد محمد الواحد غزنی گفتندی استخوانی در وجود مبارک
ایشان نمانده بر سجاده نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده دعاگو از
ترس شیران نتوانست که نزدیک رود نظر آن بزرگوار برمن افتاد
آواز داد که بیا و مترس چون نزدیک شدم روی بر زمین آوردم نشستم
اول سخن که آن بزرگ برمن گفت این بود که اگر تو قصد یکی نکنی او نیز قصد
تو نکند یعنی چنین کس ست که از وی می ترسی بعد ازان فرمود که چون خوف حق
در دل یکی باشد هرکه بود از وی در خوف بود شیر خود کدام کس ست که از
دم در خوف نبود الغرض ازین بابت سخن بالسیار گفت بعد ازان فرمود
ای درویش از کجا می رسی گفتم از بغداد فرمود نیکو آمدی اما باید که درویشانرا
ت کنی تا مرد بزرگ گردی اما بشنو امروز درین غار چند سال ست که
ت کرده ام و از جمله خلایق عزلت گرفته ام از ترس یک چیز که سی سال
ت که از گریه نیاسوده ام ازین ترس شب و روز می گریم گفتم آن چیز کدام

آشنائی آمد حقیقت بدان که روشنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد
در مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت ست بعد ازان چون مردم درین
مرتبه رسد پس هرچه می طلبد بیابد انگاه فرمود که وقتی بزرگی بود از وے
شنیدم که او فرمود عارف کسی ست که از هردو کون بیزار و فرد گردد پس مقام
فردانیت تواند که برسد زیرا چه درین راه کسی بیشتر گیرد که از همه بیگانه گشت
انگاه همدرین محل فرمود که نماز امانتی ست از پروردگار عالم بر بندگان پس
بندگان را واجب ست که آن امانت را چنان نگاهدارند و حق آنچنان بجا
آرند که هیچ خیانتی در وی ظاهر نشود بعد ازان فرمود چون این کس در نماز
بیشود باید که رکوع و سجود تمام بجا آرد چنانچه شرط ست و ارکان نماز نیکو
نگاهدارد انگاه فرمود که در صلوة مسعودی نبشته دیده ام که چون مردم نماز نیکو تر
بگذارد و حق آن تمامی بجا آرد در رکوع و سجود و قرأة و تسبیح او نگاهدارد فرشتگان
آن نماز او را در آسمان برند نوری ازان نماز شایع شود پس در ہاے
آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش برند فرمان آید که سجده کن و آمرزش
خواه مر آن نماز کننده را که حق تو نیکو نگاهداشته است انگاه خواجه چشم پر آب
کرد و فرمود که در حق نماز گذارندگان ست و آنکه حق بجا نیارد و ارکان نماز
نگاه ندارد چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا برند درهای آسمان
کشاده نگردند فرمان آید این نماز را ببرید بر روی آن نماز کننده باز زنید
پس نماز بزبان حال بگوید که ضایع کردی بعد ازان همدرین محل فرمود
وقتی در بخارا بودم میان اهل دستار بندان این حکایت از ایشان
شنیده ام که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را دید که
نماز می گذارد و در رکوع و سجود و حق نماز بجا نمی آورد با ستاد چون او از نماز فارغ

بدرجه و بعضی بر سبیل ترغیب و بعضی بوجه ترهیب مریدگانرا و اندرین مقصد
دعای وصیت کرد که نماز را بجای آرید که ستون دین نماز ست آنگاه در تفسیر
موقف ست که بر دوزخیان ست پنجاه موقف بایستانند و از پنجاه چیز ایشانرا
سوال کنند اما اگر بنده از سر موی از شرایط ... از هر موی ایمان و صفتهای او
و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عهدهٔ آن بیرون نیاید همه
آنجا به دوزخ فرستند بعد از ان بموقف دویم بایستانند از نماز و فریضه
سوال کنند اگر از عهدهٔ آن بیرون آید نیکو و گرنه همه از آنجا با موکلان دوزخ
فرستند بعد از ان در موقف سویم بایستانند از سنتهای رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم پرسند اگر از عهدهٔ سنتها بیرون آید بهر و گرنه با موکلان
پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرستند که این کس از امت
تست که در سنتها تقصیر کرده است چون این فواید تمام کرد بازی نالے
بگریست و این لفظ مبارک راند که وای بر آن کس که فردای قیامت از
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شرمنده ماند پس او را جا کجا باشد چون
از وی شرمنده باشد پیش که رود بعد از ان چون خواجه این فواید تمام کرد
هر کسی باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس سیوم روز چهارشنبه دولت پایبوس
بدست گشت شش نفر درویش از جانب سمرقند آمده بودند و در خدمت نشسته
از هم چنان مولانا بهاء الدین بخاری که ملازم صحبت خواجه بودی در آمد نشست
بعده اوحد کریانی آمد روی بر زمین آورد و بنشست سخن درین بود که نماز
فریضه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارند بر لفظ مبارک راند که زهی
مسلمانان که ایشان اند که نماز در وقت نگذارند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد
بیست هزار وای بر مسلمانی ایشان که در بندگی کردن مولی تقصیر کنند آنگاه

است فرمود نماز ست آن زمانکه نماز می گذارم و در خود می بینم و می نگریم که اگر ذره
آنچه شرط نماز ست فوت شود ازین جمله آنچه کرده ام ضایع گردد و بیک زمانی
طاعت سن بر روی من باز زنند پس ای درویش اگر خود را از حق نماز بیرون
بتوانی آورد کاری کرده باشی و اگرنه عمری ست که بغفلت از مای رود و همه کار
ضایع کرده باشی آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم میفرماید هیچ گناهی نیست بزرگتر ازینکه خدای تعالی در دنیا و دشمن تر
بقیامت بعد ازان سخن در دوزخ افتاده از کسی که او نماز چنانچه شرط است
نگذارد و حق آن بجا نیارد و بر سر آن بوقت بگذارد در وقت نگذارد
بعد ازان آن بزرگوار فرمود مرا که استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین
سبب نمیدانم حق نماز بجا می آرم یا نه چون حکایت بگفت سببی پیش داشت
برگرفت مراد ازین سخن همه بگفت که عهده نماز بزرگ عهده ایست اگر سلامت
ازین عهده بیرون آمدی برستی و اگرنه چنان شرمنده مانی که فردا این روی
بکسی نتوانی نمود بعد ازان خواجه چشم پر آب کرده بر لفظ مبارک راند که ای
درویش نماز ستون دین ست و رکن ستون ست پس ستون برپا شد
خانه سلامت ماند و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه فی الحال بیرون شود
و چون اسلام و دین را نماز ستون ست هر که خلل اندر نماز او فریضه و سنت
و رکوع و سجود اندر آید پس حقیقت اسلام و دین و خراب شد بعد ازان
فرمود که در شرح صلوة مسعودی امام زاهد ره در واسعه نبشته خدای
عز و جل در هیچ عبادتی چندان تغلیظ و تشدید نکرد چنانچه در نماز آنگاه هم
درین محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رض روایت کرد خدای تعالی
نصیحتی جا بجا در قرآن یاد کرده است بعضی ازان خطاب ست بلفظ

خواجه عثمان هارونی رح که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است اَسْفِرُوا
بِالْفَجْرِ فَاِنَّهٗ اَعْظَمُ لِلْاَجْرِ یعنی نماز بامداد روشن تر بگذارید تا ثواب بیشتر یابید
و در نماز پیشین سنت آنست که تاخیر کنید تا هوا خنک شود آنگاه بگذارید در
تابستان و در زمستان همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارید چنانچه در حدیث
آمده است از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اَبْرِدُوْا بِالظُّهْرِ فَاِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ
جَهَنَّمَ یعنی در تابستان نماز پیشین در خنک گاه بگذارید بعد ازان فرمود که
وقتی خواجه بایزید بسطامی رح را نماز بامداد قضا شد چندان بگریست و نوحه
کرد و زاری کرد هاتف آواز داد که ای بایزید چندان گریه کردی که نماز
بامداد فوت شد آن نماز هزار نماز را ثواب در نامهٔ اعمال تو نبشته شد
آنگاه فرمود که در تفسیر محبوب قریشی نبشته دیده ام که هر که پنج نماز پیوسته
بگذارد تا فردای قیامت پیش او شده آن نماز میرود بعد ازان بر لفظ
مبارک راند و این خبر فرمود که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که هر کرا نماز نیست او را ایمان نیست آنگاه فرمود قال علیه الصلوٰة والسلام
اَلْاِيْمَانُ لِمَنِ الصَّلٰوةُ لَهٗ همدرین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان
شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی رح که در تفسیر امام زاهد آمده است
فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلٰوتِهِمْ سَاهُوْنَ یعنی چنان باشد که ویل چاهی ست
اندر دوزخ و گروهی گویند که وادی ست اندر دوزخ در ان وادی
عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را که نماز را از وقت تاخیر کنند
و در وقت نگذارند بعد ازان ویل را تفسیر فرمود که ویل هفتاد هزار بار
سجدای عز و جل بنالد از درد و عذاب آن که یارب این عذاب چندین سخت
برای کدام طایفه خواهد بود فرمان آید برای آنانکه نماز را در وقت نگذارند

همدرین محل فرمود که در شهری بودم مسلمانان آن شهر را رسم بودی که پیش
از وقت برای نماز مستعد شدندی طریق منتظران استادندی از ایشان
سوال کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت همه مستعد میشوید گفتند
آن سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فور نماز ادا کنیم و چون مستعد نباشیم
پس وقت بگذرد فردا این روی بر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چگونه
نمائیم که حدیث مارا خبر کرده است و فرمان داد قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم عجلوا بالتوبة قبل الموت وعجلوا بالصلوٰة قبل الفوت یعنی بشتابید در
توبه کردن پیش از مرگ و بشتابید در گذاردن نماز تا آنکه فوت نشده است
بعد ازان حکایت دیگر فرمود که در روضه امام یحیی حسن زندوسی ره در دانشته نبشته
دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذشته ام
و این حدیث از ایشان یاد دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله و
سلم من اکبر الکبائر الجمع بین الصلوٰة یعنی بزرگترین گناهان آنست که نماز
فریضه را تاخیر کنند تا وقت بگذرد یکجا هر دو نماز بگذارند بعد ازان فرمود
که در مجلس خواجه عثمان هارونی نور الله مرقده حاضر بودم از ایشان
شنیده ام بروایة ابو هریره رض که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود هر که نماز دیگر را تاخیر کند تا فرو شود آفتاب بدان وقت که متغیر
گردد و روشنائی میرود بزه مند شود پس یاران روی بر زمین آوردند
وگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقت او تعیین شود فرمود
وقت آنیست آنکه آفتاب رنگ خود نگردانیده باشد و روشن باشد
بر رنگ خود یعنی زرد نگشته باشد اندر تابستان و زمستان همین حکمت دارد
بعد ازان فرمود در هدایه فقه این حدیث نبشته دیده ام بخط شیخ الاسلام

سوگند راست بر زبان راندند و این در حالت سکر بود چون در عالم صحو آمد پرسید که من سوگند امروز خورده ام گفتند آری فرمود که چون امروز نفس من خیره شد که بدین سوگند راست خورد فردا سوگند دیگر هم خورده خواهد شد چون عادت شد بعد و قسم خوانند تا بزیم هم سخن نگویم خدمت خواجه چهل سال بزیست بر شیخ افرید پایان سخن نگفت کفارت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد ازان دعاگو التماس نمود که اگر خدمت خواجه را کار آمدی گفت اشاره کردی و باشاره کار فرمودی چون خواجه این فواید تمام کرد خلق و دعاگو روی بر زمین آورده هر کسی بازگشت خواجه مشغول گشت الحمد لله علی ذلک مجلس چهارم روز دوشنبه سعادت پایبوس حاصل شد آنروز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه اجل شیرازی و شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیهم از برای دیدن آمده بودند سخن در آن افتاده بود که صادق در محبت کیست بر لفظ مبارک راند که صادق در محبت کسی بود که چون بلایی در دوست بازگردد او بطوع رغبت آن بلا را قبول کند بعد ازان شیخ شهاب الدین سهروردی ره فرمود که صادق در محبت کسی بود که در عالم شوق و اشتیاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او زنند او را هیچ خبر نباشد بعد ازان خواجه اجل شیرازی ره فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که اگر او را ذره ذره کنند و بر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او در ان دم نزند صادق باشد بعد ازان شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که همیشه او را ضربی برسد او در مشاهده دوست را فراموش نکند و هیچ اثر آن پیدا نشود آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الدین ادام الله تقواه فرمود این سخن بشیخ شهاب الدین نزدیکتر ست و سابق ست زیرا که در آثار اولیا نبشته دیده ام که وقتی رابعه بصری و خواجه حسن بصری و مالک دینار

وقضا کنند آنگاه فرمود که وقتی امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه
نماز شام بگذارد و در آسمان نگه کرد ستاره در آسمان پیدا شده اندر خانه
رفت کفارت آن برده آزاد کرد و این از سبب آن بود که چون آفتاب
فرو شود تاخیر نکند در حال نماز مغرب بگذارد که سنت ست بعد از ان سخن
در صدقه افتاده بود بر لفظ مبارک راند هر که گرسنه را سیر گرداند حق سبحانه
و تعالی روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا آرد که بزرگی
هر حجاب پانصد ساله راه باشد آنگاه لختی سخن در دروغ گفتن افتاده بود
بر لفظ مبارک راندن که هر که سوگند دروغ خورد کوی خان و مان خود را ویران
کرده باشد و ذخیره برکت از ان خانه برگیرند آنگاه هم درین محل حکایت فرمود
که وقتی در مسجد جامع بغداد مذکری بود مولانا عماد الدین بخاری گفتندی
از جمله مردان صالح بود و تذکیر میکرد و این حکایت از وی شنیده ام فرمود که وقتی
خدای عز و جل بر مهتر موسی صلوات الله علیه هفت دوزخ بیکرد فرمان آمد که
یا موسی اندر دوزخ هاویه وادی آفریده ام و آن هاویه هفتم دوزخ ست
از همه پر هول تر و تاریک تر و آتش آن هم تاریک تر و تیز تر و عذاب سخت تر
و مار و کژدم در آن بیشتر و سنگها کبریت ست اندران دوزخ که هر روز آتش را
می تابند پس ای موسی یک قطره که از ان کبریت ست اندر دنیا افتد همه آبهای
دنیا خشک گردد از تیزی ان کوهها فرو ریزد از شورش آن هفت طبق
زمین بشگافد از گرمی آن پس ای موسی آن عذاب بدین سختی از برای
دو گروه آفریده ام یکی از برای آن کسانکه ستیزه کاری کنند در نماز یعنی نگذارند
دوم از برای آنکسانکه سوگند دروغ خورند بنام من آنگاه هم درین محل فرمود
که بزرگی بود او را خواجه محمد اسلم طوسی گفتندی وقتی در کاری خدمت ایشان

بزرگی را پرسیدم که حال ما برا چیست که چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شده اند
ضمیر روشن که درویشی بود بیش ازین که ما میگوییم او بعد فوراً مکاشفه کرد که ای
درویش روزی درویش یاری در گورستان می گذشت نزدیک گور
قرار گرفتیم چون بنشستیم قضارا آن چیزی لهو بگفته ام خنده قهقهه آمد از آن گور
آواز برآمد که ای غافل کسی را که این مقام پیش است و همراهی چو ملک الموت
مونس اوست و درین خاک مار و مور بود او را با خنده چه کار بود همین که
این شنیدم آهسته برخاستم و دست یار بوسیدم او را وداع کردم او جای رفته
من بیامدم درین غار قرار گرفتم چنانچه از هیبت این سخن در گداز شده هر روز
بر خویش می ریزیم و این یاد می کنیم و امروز مدت چهل سال است که از شرم آن با
خنده قهقهه سوی آسمان ندیده ام و شرمنده ام که فردا این روی چگونه خواهم نمود
بعد ازان هم درین محل حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه عطا سلمی گفتندی
چهل سال او جانب آسمان ندید پرسیدند که چرا چندین می گریی گفت که از ترس
گور و هیبت قیامت بعد ازان پرسیدند اینکه جانب آسمان نمی بینی از کجاست
فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین سبب دیده
بالا نمی کنم و بسوی آسمان نمی بینم بعد ازان حکایت دیگر فرمود که خواجه فتح موصلی
که یکی از بندگان طریقت بود هشت سال بگریست که گوشت و پوست از
رخساره مبارک ایشان بریخت آنگاه بعد از نقل او را در خواب دیدند
گفتند خدا تعالی با شما چه کرده است گفت بیامرزید اما آن زمان که بالا بردند
چون زیر عرش بردند سجده کردم اما لرزان و ترسان خطاب آمد که فتح چرا چندین
بگریستی مرا غفار ندانستی سر بسجده نهادم و مناجات کردم الهی غفاری شنیدم
اما از ترس ضغطه گور و هیبت قیامت و درشتی ملک الموت بگریستم که در آن

و خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیهم هر چهار در بصره یکجا نشسته بودند سخن در صدق
محبت میرفت هر کسی سخن در دوستی می گفت همچنان خواجه حسن بصری را
گفت که صادق در دوستی مولی کسی بود که چون او را دردی و محنتی رسد او
در آن صبر کند رابعه گفت ای خواجه ازین بوی منی می آید آنگاه مالک دینار
گفت که در دوستی مولی کسی صادق ست هر بلای و جفای که از دوست بدین
کس برسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی باشد رابعه فرمود که به ازین
بایستے بعد ازان خواجه شقیق ره فرمود که در دوستی مولی کسی صادق بود اگر
او را ذرّه ذرّه گردانند بدان دم نزند رابعه فرمود که چون او را المی و حزنی رسد
او در آن مشاهده دوست فراموش نکند آنگاه خواجه فرمود که ما را نیز قرار ست
شیخ سیف الدین باخرزی ره فرمود که سخن در صدق محبت همین ست آنگاه سخن
در خنده افتاد بر لفظ مبارک راند که در اصل خنده قهقهه که یکی از گناهان کبیره
ست در میان اهل سلوک همین خنده قهقهه ست آنگاه فرمود اوّل بازے
خنده قهقهه ست اما در گورستان منع آمده ست که آن جایگاه عبرت ست
نه جای لهو و بازی زیرا چه در خبر ست از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
هرگاه که کسی در گورستان بخندد مردگان گویند که ای غافل اگر تو بدانی که ترا
چه پیش ست گوشت و پوست تا اندام تو بریزد بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که چنانچه بمحل این حکایت فرمود که وقتی در کرمان من و شیخ اوحد کرمانی
مسافر بودیم پیری یافتیم از حد بیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول اما مشغولی
که در ان بزرگ دیدم وقتی کسی را چندان مشغول ندیدم الغرض چون او را
دریافتم سلام کردم و دیدم که همین روحی در ایشان مانده بود گوشت و پوست
گوئی در ایشان نبود آن بزرگوار سخن نیز کمتر میگفت در خاطر گذرانیدم که این

نعره بزد بیفتاد چون بدیدم جان داده بود ساعتی شد که بر خود چون نمک بگداخت
آب شد و ناپیدا گشت از خوفیکه در آن بزرگ دیدم وقتی در هیچ آفریده ندیده
بودم و نشنیده بودم آنگاه فرمود آنچنان بخود فرو شدم که بهر روز بر خود میگدازم
از هیبت گور با شما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس ای
عزیزان این مقدار که مردم بکسی مشغول گردد پس در کار خود چرا نباشد زیرا چه
همه مقدار که مردم بخلق مشغول گردد از خدای عز و جل باز می ماند پس بایستی که
دنبال زاد و راحله مشغول گردید که ما همه آن پیش داریم که سلامت نتوانیم
گذشت این بگفت و دو خر پیش داشت بر دست من داد و خود بخاست
در گریه مشغول شد بعد از آن خواجه های های بگریست پس ای درویش
بدان خدای که جان من در قبضه اوست از آن روز باز تا غایت امروز
دعاگوی این است و از هیبت مرگ و گور هر روز در میگدازم و از ترس بر خود
می ریزم و زاد و راحله ندارم که بدان قوت از آن ترس بگذرم آنگاه فرمود
که از گناه کبیره است در گورستان طعام و آب خوردن بهوای نفس یعنی عمداً
و قصداً پس او ست ملعون و منافق آنگاه ملایم این معنی حکایت فرمود
که در روضه امام یحیی ابوالخیر زندوسی ره نبشته دیده ام از رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم مَن اَکَلَ فی المقابر طعاماً او شراباً فهو ملعونٌ و منافقٌ یعنی هر که
بخورد در مقبره ها طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن
هم درین محل حکایت فرمود که وقتی خواجه حسن بصری ره در گورستان
میگذشت طایفه مسلمانان را بدید که در گورستان بطعام و شراب مشغول
بودند نزدیک ایشان شد و گفت ای خواجگان شما منافقید یا مسلمانان
این سخن ایشان را دشوار نمود خواستند تا بد کنند خواجه فرمود من بهر آن میگویم

تنگ لحد حال من چگونه خواهد بود بعد ازان فرمان شد که چون ازین ترسیدی
باز گرد که ازان ترس ایمن گردانیدم و ترا بیامرزیدم آنگاه فرمود که وقتے
در سیوستان برابر خواجه عثمان هارونی ره مسافر بودم در مقامی صومعه بود
و در آن صومعه درویشی شیخ صدر الدین محمد احمد سیوستانی گفتندی از حد
مشغول و بزرگ من چند روز ملازم صحبت او بودم هر که در صومعه ایشان
بیامدی محروم باز نگشتے در عالم غیب رفته چیزی بر دست او دادی و این
سخن بگفتی که این درویش را بدعا را ایمان یاد کنید من ایمان خود در گور سلامت
توانم برد کاری کرده باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گور و هیبت گور
بشنیدی چنان بر خود بلرزیدی که برگ بید بلرزد و از چشم خون روان شدے
گوئی چون چشمهٔ آب ست بعد ازان هفت شبانروز در عالم گریه بودے
اما ایستاده و دو چشم در هوا داشته است که ما را از گریه نمودن او گریه کشادے
که این چه مرد ست و این چه بزرگ ست بعد ازان چون ازان عالم فارغ
آمدی بنشستے روی سوی ما کردی و گفتی ای عزیزان کسی را که مرگ در پیش
است و حریفی همچو ملک الموت و روزی همچو روز قیامت پیش باشد او را با
خواب و قرار و خنده و خوشدلی چه کار بود و بکار دیگر مشغول شدن چگونه
خوش آید آنگاه فرمود که ای عزیزان اگر شما را از حال خفتگان زیر خاک که اسیر
مور و مار اند و محبوس در زندان خاک اند اگر ذرهٔ معلوم شود که برایشان
چه معامله میرود استاده بر خود بگداختی و چون نمک آب گردیدی آنگاه فرمود که
عزیزان وقتی دعاگو در بصره بزرگی را دید از حد مشغول برابر او در گورستانی
بودم و او صاحب کشف بود نزدیک گوری من و آن بزرگ نشسته بودم
که مردهٔ آن گور را عذاب میکردند اما عذابی سخت آن بزرگ چون معاینه دید

يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا معنی چنین باشد
رنجانیدن برادر مسلمان از گناه کبیره و رنجش رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم و رنجش خدای عزوجل ست بعد ازان خدمت خواجه حکایت فرمود
در وقتی ملکی بظلم و تعدی دست دراز کرد و بندگان خدا را ملشت و جبر هلاک
میکرد و در عذاب میداشت بعد ازان بعد مدتی همان ملک ظالم را پیش در
مسجد کنکری در بغداد استاده دیدند موی سر و ریش پراگنده و در خاک
یکی شده و ازان غافل قاعده تمام برگشته خاکستر بر اندام انداخته و خراب
و منغص گشته است شخصی او را شناخت پرسید که تو همان ملکی که در یکه بر خلق
ظلم و تعدی میکردی شرمنده شده گفت که تو مرا از کجا شناختی و چه دانے
گفت ترا آن روز با آن نعمت و دولت دیده ام استاده بر خلق خدای نعمے
بخشیدی و دست ظلم و تعدی دراز کرده بودی گفت آری در آن وقت بندگان
خدای بی موجبی می رنجانیدم و ستم بر ایشان میکردم لاجرم سزای خود دیدم
بعد ازان خدمت خواجه حکایت فرمود که وقتی در بغداد بودم خدمت خواجه
در کناره دجله صومعه دیدم در آن صومعه بزرگی مسکن داشت چون در آن
صومعه رفتم سلام گفتم جواب سلام [illegible] فرمود که
بنشین زمانی نشستم [illegible] گفت [illegible]
سال باشد که از خلق عزلت گرفته ام و اینجا مسکن ساخته ام چنانچه [illegible]
ساعت می کنید مرا نیز در عالم [illegible] ساعت [illegible]
بزرگی از دنیاداران دیدم استاده [illegible] خلق خدا را در رنج
میداشت و در آن ظلم میکرد [illegible] گفتم باز داشتم و دیده و نادیده
میکردم و میگذشتم هاتف غیب آواز داد که ای درویش چه شدی اگر برای حق

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید هر که در گورستان
طعام و شراب خورد او منافق باشد زیرا چه این مقام هیبت و عبرت است که معاینه
می کنید و بعضی بهتر از شما درین خاک خفته اند و اسیر مور و مار و در زندان
محبوس مانده و گوشت و پوست ریزیده و جمال ایشان با خاک یکی شده شما
بر دست خود آنچنان عزیزان را بخاک سپردید شما را چگونه دل میشود که اینجا طعام
و آب بخورید و بلهو و لعب مشغول میشوید چون خدمت خواجه این معنی بر ایشان
بگفت علی الفور جوانان تائب شدند که باز گردیم شما بخشید بعده خدمت خواجه
همدرین محل حکایت دیگر فرمود که در ریاحین نبشته دیده ام که وقتی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی گذشته که در خنده و لهو و لعب
مشغول لند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باستاد و سلام گفت
ایشان در حال بنجاستند هر همه روی بر زمین آوردند چون بندگان دست
پیش آورده باستادند حکمی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم البوده بر
منهج حلم فرمود که ای برادران شما از مرگ ایمن شدید هر همه باتفاق گفتند که خیر یا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود چگونه در خنده و لهو و لعب و بیخبران
غافل وار مشغول گشته اید نصیحت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و
سلم چنان در ایشان اثر کرد که پیش هیچکس آن طایفه را در خنده ندید انگاه
خدمت خواجه فرمود که مشایخ طبقات و اولیا صفات طریقت و امامان دین
خواجگان معرفت که از جمله دنیا و آنچه در دنیاست تبرا کردند سبب آنکه چندین
عقاب هیبت و حیرت پیش میدیدند انگاه فرمود که در مرتبه سوم که آنرا نیز اهل
سلوک گناه کبیره مینویسند آنست که هیچ گناه بزرگ تر از آن نیست که برادر مسلمانی
را بی موجبی بیازارد چنانچه در نص کلام الله مسطور است که فرمان میشود والذین

که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقومی گذشت آن طایفه را دید
ذکر خدا تعالی میگویند علی رغم خنده و لیکن [illegible] بودند هیچ از ذکر و خواندن در دلهای
ایشان نرم نمی شد پس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و گفت
و هو طائف ثالث منافقون یعنی این طایفه سوم منافقانند که در شنیدن کلام الله
هیچ دل ایشان نرم نگردد آنگاه حکایت فرمود که خواجه ابراهیم خواص به جماعتی
گذشت ایشان از ذاکران بودند نشسته ذکری گفتند همینکه خواجه ابراهیم نام
خدای عز و جل بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خواجه ابراهیم در رقص شد
هفت شبانه روز در رقص بیهوش بودی که خبر از خود نداشتی هر بار که بهوش باز
آمدی نام خدای [illegible] بازدر عالم بیهوشی مستغرق شدی همچنان هفت
شبانروز برین منوال بودی و چون بهوش باز آمدی تجدید وضو کردی و دوگانه
نماز بگزاردی و سر بسجده نهادی و بازگفتی یا الله سر برنکردی جان بداد
آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و این بیت بلفظ مبارک راند [illegible] عاشق [illegible] ای دوست
هیچ [illegible] بودم [illegible] محبت خویش [illegible] بودم [illegible] چنان باشند
[illegible] که وقتی در [illegible]
خواجه یوسف چشتی [illegible] حال [illegible]
دعاگو نیز حاضر بود این بیت گویندگان می گفتند [illegible] آن درویشان
در گرفت که هفت شبانروز مدهوش بودند [illegible] بودند
هر بار که گویندگان می خواستند بیتی دیگر بگویند همین بیت میگویانیدند [illegible]
آن درویشان دو نفر چنان بیخبر شدند که در زمین افتادند خرقه بر ایشان ماند و آن
درویشان از میان ناپیدا شدند چون خواجه این فواید تمام کرد خلق بازگشت
خواجه در تلاوت مشغول شد الحمد لله علی ذلک مجلس پنجم روز دوشنبه [illegible]

با آن دنیا دار بگفتی که از حق بترس و با خلق زیادتی مکن از سخن تو از ان ظلم باز ماندی اما بترسیدی از ان دنیا دار که لطفی بشکند از ان باز خواهد ماند از آن روز باز که آواز غیب شنیدم از غایت شرمندگی سالها بر آمد که درین صومعه مسکن ساخته ام و پای خویش ازین مقام بیرون نیاورده ام و درین اندیشه فرو شده ام اگر فردای قیامت ازین معامله بپرسند جواب چه گویم پس ای درویش ازان تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طرفی نگردم که چیزی ببینم تا بدان فعل مقرون نگردم که فردای قیامت بگویند بیا گواهی بده بعد از ان چون نماز شام شد یک کاسه اشام و دو نان جوین و یک کوزه آب از هوا پیدا شد این بزرگ و دعاگو یکجا افطار کردو چون روان شدم دو سیب از زیر مصلا بیرون آورد بدعا گو داد و دعاگو روی بر زمین آورد و باز گشت بعد از ان بر لفظ مبارک راند که مرتبه چهارم در سلوک آنست که یکی از گناه کبیره همین ست که چون مردم نام خدای عزوجل بشنود و یا از کلام الله بخواند پس باید که دل نرم شود و از هیبت خدا تعالی اعتقاد او در ایمان زیاده شود و اگر عیاذاً بالله در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام الله دلهای شنوندگان نرم نگردد و اعتقاد در ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود پس یکی از گناه کبیره همین ست چنانچه در کلام الله مسطور ست و فرمان میشود إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ امام زاهد در تفسیر خود مینویسد که معنی این آیة چنان باشد که مومن بحقیقت آن کسانی اند که چون نام خدا تعالی بشنوند و اعتقاد در ایمان ایشان زیاده گردد ایشان مومنانند پس هر که ذکر خدا تعالی بشنود و خواندن کلام الله هر که بخندد پس بحقیقت بدانید که او از منافقانست آنگاه همدرین محل فرمود

پیش مادر و پدر کردم دلش برمن سکین بسوخت دوگانه نماز بگذارد و دست
من بگرفت و روی سوی قبله کرد مرا بخدای سپرد این دولت ازان یافتم که
دعای مادر بود دویم آنکه وقتی شبی از شبهای زمستان مادر من نیم شب آب طلبید
کوزه پر آب کردم بر کف دست نهادم مادرم در خواب برفت من بیدار نکردم
چنانچه آخر شب بیدار گشت مرا با کوزه استاده دید آن زمانکه کوزه آب از من ستد
از غایت سرما پوست کف دست من با کوزه برآمد سرد شده بود شفقتی که در مادر
ست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت ای جان مادر رنج بردی و مرا
دعا کرد که خدا تعالی ترا بیامرزد حق تعالی دعای مادر مستجاب کرد این همه دولت
از دعای مادر یافتم بعد ازان فرمود که مرتبه دویم آنست که نگریستن در مصحف
یکی از عبادت ست زیراچه در شرح اولیا نبشته دیده ام که در کلام الله نظر
کند و یا بخواند خدا تعالی بفرماید تا دو ثواب در نامه اعمال او بنویسند یکی ثواب
بخواندن قرآن و یکی ثواب نگریستن و هر حرفیکه در کلام الله باشد حق تعالی
بفرماید تا بعدد هر حرفی ده نیکی در نامه اعمال او بنویسند و ده بدی پاک گردانند
بعد ازان دعاگو التماس کرد که مصحف در سفر و جای که بسفر روند برابر توان برد
یا نه فرمود در اول اسلام چندان آشکارا نبود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
در سفر مصحف برابر نمی بردی و بگفتی که داند که چیزی خطائی شود و مصحف بردست
کفار افتد اما درانچه اسلام وقتی که آشکارا شد مصحف را برابر بردی بعد ازان
هم درین محل فرمود که سلطان محمود غزنوی انار الله برهانه را بعد وفات بخواب
دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت شبی از شبهای من در خانه یکی مهمان
بودم در طاقی مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجاست من چگونه خسپم باز گفتم که
مصحف را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که برای آسایش خویش

حاصل شد شیخ جلال و شیخ علی سجزی و شیخ محمد اوحد چشتی و بزرگان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن درین بود که نگریستن در پنج چیز یکی از عبادت ست در مذهب اہل سلوک بعد ازان بر لفظ مبارک راند که آن پنج چیز اوّل آنست که نگریستن در روی مادر و پدر فرزند انرا یکی از عبادت ست زیرا چه در خبر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر فرزندی در روی مادر و پدر بدوستی خدا تعالی بنگرد حج پذیرفته در نامہ اعمال او نبویسند و ہر زمانیکه فرزندی در پاے مادر و پدر بوسه زند حق تعالی ثواب عبادت ہزار سال در نامہ اعمال او نبویسد و او را بیامرزد بعد ازان ہم درین محل بر لفظ مبارک راند وقتی جوانی گناہگاری و فسادکاری از جہان نقل کرد او را در خواب دیدند که میان حاجیان می خرامد خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند که این دولت از کجا یافتی که ہیچ عمل نیکو نکردی گفت آری ہمچنان ست اما مادری زال داشتم آن زمانکه از خانه بیرون آمدی سر در پای مادر می آوردم مادر دعا کردی خدا تعالی ترا بیامرزد و ثواب حج روزی کند حق تعالی دعای مادر مستجاب کرد و مرا بیامرزید و میان حاجیان در بہشت بجا رسیدم بعد ازان ہم ملایم این معنی حکایت کرد که وقتی خواجه بایزید را پرسیدند که این دولت از کجا یافتی فرمود که وقتے که کودک بودم ہفت ساله بمسجد میرفتم پیش اوستاد قرآن میخواندم درین آیة که فرمان میشود یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ از اوستاد معنی این آیة پرسیدم گفت درین آیة فرمان میشود که خدمت مادر و پدر بواجبی کنید چنانچه خدمت من که پروردگار شما ام ہمین که از اوستاد این بشنیدم تخته بستدم پیش مادر آمدم سر در پای مادر آوردم که ای مادر من امروز ہمچنین شنیدم که خدا تعالی چنین فرماید از خدا تعالی بخواه تا چنانچه حق تست ترا خدمت کنم چون این سخن از خدا شنفت

آنگاه فرمود که در فتاوی ظهیری نبشته دیده‌ام از رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم هر که در روی علما بسیار بنگرد و با ایشان برود و بیاید و تا هفت روز ایشانرا
خدمت کند حق تعالی گناه او را ابتمام درگذارد و نیکی هفت هزار ساله در نامهٔ اعمال
او بنویسد که روز بروزه گذرانیده باشد و شب بقیام و آین حکایت فرمود که
مردی بود در ایام پیشین هر وقتیکه علمارا یا مشائخ را بدیدی روی از ایشان
بگردانیدی و از حسد ایشان نتوانستی که به بیند الغرض چون آن مرد نقل کرد او را
در گور فرود آوردند هر چند که روی بجانب قبله میکردند روی از جانب قبله
میگشت جانب دیگر میشد خلق را تعجبی و حیرتی پیدا شد هاتفی آواز داد که ای
مسلمانان خود را او را بهم در راچه رنجه دارید این مردی بود در دنیا از علما و مشائخ
روی بگردانیدی پس هر که از علما و مشائخ روی بگرداند ما رحمت خویش از وی باز
داریم و از سیان راندگان بگردانیم و فردای قیامت وی را چون روی خرسیا
برانگیزم بعد ازان فرمود که مرتبهٔ چهارم در خانهٔ کعبه دیدن ست و یکی از عبادت
است رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که در خانهٔ کعبه زادها الله شرفا و
تعظیما دیده برد و یکی از عبادت باشد هر که جانب خانهٔ کعبه زادها الله شرفا و تعظیما
بنگرد و در نگریستن هزار ساله عبادت و ثواب حج در نامهٔ اعمال آنکس بنویسند
و او را یکی از کرامت کنند بعد ازان فرمود که مرتبهٔ پنجم خدمت کردن و در روی
پیر خود نگریستن یکی از عبادت ست زیرا چه در معرفة المریدین نبشته دیده‌ام
که خدمت شیخ عثمان هارونی ره فرماید هر که یک روز پیر خود را خدمت کند
چنانچه حق خدمت ست حق تعالی او را در بهشت هزار کوشک از یک دانه
مروارید بدهد و در هر کوشکی حور کرامت کند و فردای قیامت بحساب در بهشت
برند و هزار ساله عبادت در نامهٔ اعمال او بنویسند بعد ازان فرمود که مرید را

مصحف را چگونه بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا هم بدان
مصحف بخشیدند بعد از ان بر لفظ مبارک راند هر که در مصحف نگرد و بکرم خدا تعالی
روشنائی چشم او زیاده شود و هیچ گهی آن چشم بدرد نیاید و خشکی نپذیرد آنگاه
هم درین محل حکایت نمود که وقتی بزرگی بر سجاده نشسته بود مصحف پیش بود
نابینائی بیامد روی بر زمین آورد و التماس نمود که چندین تداوی کردم این چشمهای
من نیکو نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو شوند فاتحه درخواست
دارم آن بزرگ مستقبل قبله شده فاتحه خواند و مصحف که در پیش داشت بر دست
گرفت و بر سر و چشم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از ان فرمود
که در جامع الحکایت نبشته دیده ام که در روزگار پیشین جوانی فاسق بود که
از فسق او مسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را مانع می شدند نمی شنید
الغرض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که تاجی بر سر و دواجی در کمر بسته
و خرقه در بر پوشیده فرشتگان را فرمان شده است تا در بهشت برند از وی
پرسیدند که تو مرد فاسق بودی این دولت از کجا یافتی فرمود که در دنیا یک
خیرات در وجود من آمده است و این آن بود که جائی که مصحف را بدیدمی برخاستمی
آن جا در خدمت استاده شدمی و با حرمت تمام در وی نظر میکردمی حق تعالی جمله
گناهان مرا بدین یک چیز عفو کرد و مرا در کار مصحف کرد و بیامرزید و این درجه
روزی کرد بعد از ان بر لفظ مبارک راند که سوم مرتبه آنست اگر کسی در روی
علما بنگرد حق تعالی فرشته بدان نظر بیافریند تا روز قیامت آن فرشته مر او را
آمرزش میخواهد از خدای عز و جل بعد از ان فرمود هر که او دوستی علما و مشایخ
در دل بود خدا تعالی هزار ساله عبادت در نامه اعمال او نبشتن فرماید و اگر
درین میان بمیرد حق تعالی درجه او چون درجه علما گرداند و مقام او علیین باشد

بر در بهشت استاده بیایند زهره نباشد که سختی برسد چون خدمت خواجه این
فواید تمام کرد در تلاوة مشغول شد خلق و دعاگو بازگشت الحمد لله علی ذلک
مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن در قدرت خدای
عزوجل افتاده بود و شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد صفاهانی و درویشان
دیگر در مسجد جامع بغداد در خدمت خواجه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند
چیزیست که خدای تعالی بعلم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم دران فرود
شود در ساعت از دست برود و دیوانه گردد بعد ازان فرمود که وقتی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آرزوی دیدن اصحاب کهف کرد فرمان
آمد که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را نه بینی مگر در آخرت اما اگر خواهی ایشان را
در دین تو در آرم بعد ازان فرمود که این گلیم را با آن چهار یار ببرد در غار اصحاب
کهف فرود آورد یاران بر اصحاب کهف سلام کردند حق تعالی ایشان را زنده
گردانید جواب سلام باز دادند بعد ازان یاران دین رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند آنگاه خواجه این حکایت
فرمود که چه چیزیست که در قدرت خدای تعالی نیست اما مرد باید که در شرع مصطفی
او تقصیر نکند تا هر چه خواهد آن شود آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی
بخدمت خواجه خود شیخ عثمان هارونی رح حاضر بودم و جماعت درویشان
نشسته بودند حکایت از مجاهده متقدمان و فواید ایشان می گفتند درین میان
پیری منحنی ضعیف و نحیف عصا بر دست گرفته بیامد سلام کرد جواب سلام گفت
شیخ عثمان هارونی برخاست با بشاشت تمام در پهلوی خود جا داد آن پیر آغاز
کرد امروز سی سال است پسری از من جدا مانده است از درد فراق او حالم
بدین جای رسیده است و از حال حیات و ممات او خبر ندارم بخدمت خواجه

باید که هرچه از زبان پیر خود بشنود گوش و هوش وی بران متعلق بود و هرنماز واورادی وجزان که خدمت پیر فرمایند بگزاردساند ومتواتر بخدمت پیر حاضر باشد وخدمت کند واگر متواتر میسر نشود کوشش نماید بعد ازان همدرین محل حکایت فرمود که وقتی زاهدی بود وصد سال مرخدای عزوجل عبادت کرده بود روز بروزه گذرانیدی وشب بقیام هیچ ساعتی ولحظه از طاعت خالی نبودے وهرکه بروی بیامدی پند ونصیحت کردی وبرآیندگان وروندگان گفتی که درکلام الله مجید فرمان بشنو وقوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی ای بندگان خدای تعالی مارا وشمارا بیافرید برای عبادت نه ازبرای خوردن وآشامیدن وغافل بودن درکار عبادت پس ای مسلمانان مارا واجب است که درهیچ کاری وسستی ننهیم مگر در طاعت وعبادت خدای تعالی الغرض چون این زاهد نقل کرد اورا درخواب دیدند ازوی سوال کردند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید گفتند بکدام عمل فرمود چندین عمل که کردم روز وشب خود را بیدار داشتم وهیچ وقت خود را آسایش ندادم ازجمله اعمال محبوب نبود الا سبب آمرزش من از خدمت کردن پیر خود فرمان آمد چون تو درخدمت کردن پیر تقصیر نکردی بخشیدم بعد ازان خواجه ادام الله تقواه فرمود وچشم پرآب کرد که فردای قیامت انبیا وصدقا واولیا ومشایخ وصدیقان مبعوث گردانند گلیمها بردوش ایشان بود چنانچه درهر گلیمی صد هزار ریشه بود پس درآیند مریدان وفرزندان ایشان دران ریشه ها گلیم درآویزند وهریکی ریشه بگیرد واستاده شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق تعالی ایشان را قوت بخشد که نزدیک پل صراط برفور برسند آن گلیم را آن درویشان ومریدان برگیرند از راه سی هزار ساله وآن عقاب قیامت بگذرانند خود را

محمد رسول الله و آن فرشته موکل ست بر روشنائی روز بدان دست نگاه
میدارد و دستیکه بسوی مغرب ست تاریکی شب بدان دست نگاه میدارد
اگر آن فرشته روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شب نیاید
و اگر تاریکی را از دست بگذارد همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد هرگز روز نگردد
و لوحی معلق او بخته اند و خطها سپید و سیاه اند بر وی نبشته اند او می بیند گاهی
میفزاید گاهی نقصان کند چون میفزاید روشنائی روز زیاده گردد و چون نقصان
کند تاریکی شب زیاده گردد از ینجاست که گاهی روز دراز بود و گاهی تاریکی شب
کوتاه گردد خواجه این فواید تمام کرد چشم پرآب کرد و های های بگریست و در عالم
سکر بود فرمود که درین راه مردان خدای باشند هر معامله که در عالم میگذرد همه
عجایبی که از ان قدرت پیدا شد پیش نظر ایشان آن چنانست همچو معاینه ست که وی بیند
و پیش بندگان خدای عز و جل آن معامله باز میگوید بعد از ان هم درین محل
فرمود فرشته دیگر آفریده است بدان بزرگی و هیبت که یک دست در آسمان ست
باد ها را بدان دست نگاه میدارد و آن دست که جانب زمین ست آبها را بدان
دست نگاه میدارد و اگر آن فرشته از ان دست آبها بگذارد همه عالم غرق
شوند و اگر از دست باد ها بگذارد همه عالم زیر و زبر گردد بعد از ان هم درین
محل فرمود که حق سبحانه و تعالی کوه قاف را پیدا فریده است بزرگی آن بگرد
همه دنیاست و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که هیچ تا بد چنانکه در
کلام الله فرمان میشود ق والقرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
این را تفسیر کرد و فرمود که حق سبحانه و تعالی فرشته دیگر آفریده است که
بالای آن کوه نشسته است و تسبیح او همین ست که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
و نام آن فرشته قرتائیل ست و بدان کوه موکل ست او گاهی دست میکشاید

آمده ام فاتحه واخلاص درخواسته ام برای آمدن پسر و سلامتی او همین که
شیخ عثمان هارونی رح این سخن بشنید سر در مراقبه کرد دیری بود چون سر برآورد
روی بسوی حاضران کرد که فاتحه واخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پیر
جدا مانده را همین که خود و درویشان فاتحه واخلاص تمام کردند فرمود که ای پیر
برو بعد یک لحظه پسر خود را بر ما بیاری چون پیر از زبان مبارک سخن بشنید روی
بر زمین آورد و بازگشت هنوز در میان راه بود که آینده بیامد و دست پیر بگرفت
گفت مبارک باد که پسر تو آمد پیر را خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر یکجا شدند
و ملاقات کردند پیر را چشم ضعیف شده بود روشن گشت پای پس آن باز گشت
پسر را بخدمت خواجه آورد و پابوس کنانید خواجه آن پسر را پیش خود طلبید پرسید
کجا بودی گفت بر غیه دریا بودم دیوان در زنجیر بند کرده بودند امروز هم دران
مقام نشسته بودم درویشی هم بر مشابهت مخدوم گویا که آن درویش خدمت
مخدوم ست درآمده در زنجیر دست دراز کرد گردن من بر دو در گرفت و مرا نزدیک
خود بایستانید فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن درویش همچنان
کردم فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستاده دیدم
همین که این سخن بگفت و خواست که سخن دیگر گوید شیخ الاسلام انگشت مبارک
در دندان گرفت که مگوی آن پیر بدوید سر در قدم خواجه آورد که اینک مردان
خدای با این قدرت خود را پوشیده دارند آنگاه فرمود که اینهمه قدرت خدای
است عزوجل بعد ازان هم درین محل فرمود که در روایه کعب الاحبار آمده است
رضی الله عنه در آفرینش قدرت خدای عزوجل فرشته آمده ست بدان هیبت
و بزرگی که خدای داند پس نام آن فرشته هابیل ست الغرض آن فرشته دو دست
دراز کرده است یکی سوی مغرب و دویمی سوی مشرق و تسبیح میگوید لا اله الا الله

سوده بود چشتی رح هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواجه فواید میفرمود
در غیب بود معاینه میکردیم که ذره تجاوز نبود این مکاشفه سبب آن بود که در میان
تشنگی پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آنرا معاینه میکردند انگاه شیخ الاسلام
خواجه معین الحق والدین ادام الله تقواه فرمود که درویش را قوت باطن هم چنین
میباید که هر شنونده که در حکایت اولیا نقص دارد آنرا بدو معاینه کناند قوت
کرامت او را ملزم گردانند انگاه هم درین محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی
دعاگو جانب سمرقند مسافر بود نزدیک محلت امام ابواللیث سمرقندی بزرگے
مسجد بنا کرده بود دانشمندی ایستاده میگفت که محراب بدین سمت باید
که سمت کعبه اینجاست دعاگو آنجا استاده بود گفت که این طرف نیست انطرف
است که دعاگو می گوید هرچند که دعاگو بگفت او نشنید دعاگو برو تفت کرد و گردن
دانشمند بگرفتم گفتم بدان سمتی که میگویم کعبه است یا نه چون آن دانشمند بدین
معاینه کرد خانه کعبه را هم بدان سمت بدید که دعاگو می گفت بعد ازان هم درین
محل فرمود و این حکایت کرد که حق سبحانه و تعالی ماری را بیافرید و آن روز
که دوزخ را بیافرید فرمان داد که ای مار امانتی بتو سپردم نگاهدار مار گفت
فرمان بردارم هم ندا آمد که دهان باز کن آن مار دهان باز کرد حق تعالے
فرشتگان را فرمان داد دوزخ را اگرفتند در دهان آن مار بنهادند پس فرمان
آمد که دهان بربند دهان بربست اکنون دوزخ در دهان آن مار است در زیر
هفتم زمین پس اگر دوزخ در دهان مار نبودی جمله عالم بسوختی و هلاک شدی
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که چون روز قیامت بیاید حق سبحانه و تعالی
فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دهان مار بیرون آرند و دوزخ را هفتاد
سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگی چندان بود

وگاهی می بندد و رگهای زمین بر دست اوست هرگاهیکه خدا تعالی خواهد که
بر زمین تنگی پیدا گردد آن فرشته را فرمان میشود تا رگ زمین در کشد چون رگها
فراهم آید آبها و چشمه ها خشک شود و نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در زمین
فرستد آن فرشته را فرمان میشود تا رگ زمین بگشاید و چون خواهد که خلق را آیتها
و قدرت خود نماید آن فرشته را فرمان دهد تا رگ زمین جنبش آرد آنرا زلزله
گویند پس زمین بجنبد تا آن زمان که فرمان شود بعد ازان بدرین محل فرمود
که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی رح و از شیخ سیف الدین
باخرزی رح که در اسرار العارفین نبشته دیده ام که خدا تعالی آن کوه را چهل
جهان جز این جهان چهار چند بیافریده است و هر جهانی ازان چهار صد قسمت
است و هر قسمتی چهار چند این دنیاست و اندرین چهل جهان که از پس آن کوه است ظلمت هیچ
نیست و هرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر که نورست و زمین آن از زرست
و ساکنان آن همه فرشتگانند پس آن چهل جهان نه آدم داند و نه ابلیس و بهشت
و نه دوزخ ازان روز باز که ایشانرا خدا تعالی آفریده است آن فرشتگان همه
میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و پس آن چهل حجابهاست و از پس آن
دیگر حجابست که بزرگی و عظمت آن نداند مگر خدای عز و جل بعد ازان فرمود که
این کوه را بر سر گاو نهاده اند و بزرگی آن گاو سی هزار ساله راه است و آن گاو
ایستاده است و حمد و ثنا میگوید مر خدای عز و جل را و سر آن گاو در مشرق
و دم آن در مغرب است بعد ازان شیخ عثمان هارونی رح قسم راند درآنروزیکه
این حکایت از زبان شیخ مودود چشتی شنیده ام خدمت ایشان سر در مراقبه
کرده بود درویشی بخدمت ایشان حاضر بود هر دو از درون آن خرقه ناپیدا شدند
همان زمان باز در عالم صحو پیدا آمدند آن درویش سوگند خورد که من و شیخ

هیچکس از است عیسی ترسا نشدی و اثر این سو[illegible] [illegible] هیچکس
از است داود شمع نگشتی و این سوره در فرقان اوان فرستاده تا برکت این
سوره امتثال تو از خداتعالی مظفر باشند تا روز قیامت از عذاب دوزخ
دیوان ان بهره از برکت خواندن و مطالعه کردن این سوره های محمد صلی الله
علیه و آله و سلم یاران خدای که ترا براستی بخلق فرستاده اگر [illegible] یا آنی روی
زمین مداد گردد و درختان عالم قلم گردند و هفت آسمان و هفت زمین کاغذ
گردد و انا مداد و عالم تا انقراض فضل این سوره نبشته نشود بعد از ان خواجه
ادام الله بقاءه بر لفظ مبارک راند که سوره فاتحه [illegible] هر بیماری را
شفا است هر بیماری که هیچ علاج نیابد بشود و این سوره [illegible] فریضه نماز
بامداد با بسم الله چهل و یکبار بخواند و بر روی بدمد حق تعالی [illegible] شفا دهد و
بخشد از برکت این سوره بعد از ان بر این محل فرمود که [illegible]
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفاتحة شفاء لکل داء [illegible]
[illegible] بعد از ان بر این معنی فرمود وقتی [illegible] رشید نورالله [illegible]
[illegible] صعب بود مدت دو سال [illegible] بود چون [illegible]
[illegible] پیش [illegible] فرستاده که از دست رحمت [illegible] [illegible]
صحت نشد الله [illegible] چون وقت رسیده بود خواجه [illegible]
[illegible] رشید بیمار دست مبارک خود بر [illegible]
فاتحه [illegible] یکبار بخواند [illegible]
[illegible] بر این محل فرمود که وقتی امیر المؤمنین علی رض [illegible]
[illegible] صحت یافته [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] گفت امیر المؤمنین علی رض بیامد [illegible] سوره فاتحه [illegible]

که حق سبحانه و تعالی اگر فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند آنگاه دوزخ
را بتابند چون یکدمی بنهد جمله حشر قیامت پر دود گردد آنگاه خواجه این فواید
تمام کرد و فرمود هر که خواهد از عقاب آن روز ایمن بود پس او طاعتی بکند که
نزدیک آن بهتر از هیچ طاعتی نیست که کند این دعاگو عرضداشت کرد که آن
طاعت کدام است فرمود درماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیچارگان را
روا کردن و گرسنگان را سیر گردانیدن که هیچ عملی بهتر ازین عمل نزدیک
خدای تعالی نیست همین که خواجه این فواید تمام کرد خلق و دعاگو باز گشت
الحمد لله علی ذلک مجلس هفتم روز چهارشنبه دولت پایبوس میسر گشت چند
نفر حاجی از خانه کعبه زادها الله شرفا و تعظیما آمده بودند سخن در فاتحه افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که در آثار مشایخ طبقات نبشته دیده ام که فاتحه را از
برای برآمدن حاجات بسیار باید خواند در خبر است از رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم که اصحابی و یا کاری مشکل پیش آید فاتحة الکتاب برین طریق
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم رحیم را و لام الحمد را وصال کند
وقت سه بار آمین بگوید حق سبحانه و تعالی آن مهم را بکفایت رساند
بعد از آن همچنین بر محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
نشسته بود و جماعت یاران گرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بودند
بر لفظ مبارک آمد که حق سبحانه و تعالی بجای من بسیار کرامتها ارزانی داشت
چنانکه پیش از من هیچ پیغمبری را نداده آنگاه فرمود که من نشسته بودم که جبرئیل
علیه السلام بیامد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمان میشود نزدیک تو کتابی
فرستاده ام و در آن کتاب یک سوره فرستاده ام اگر آن سورت در توریت
بودی هیچکس از امت موسی جهود نگشتی و اگر این سوره در انجیل بودی

که درین پنج نماز کرده باشد خدا تعالی از ان بنده پذیرد انگاه فرمود که لله سه حرف
است سه در پنج ضم کنی هشت گردد خدا تعالی هشت در بهشت بروی کشاده
گرداند در هر دری که خواهد در رود رب العالمین ده حرف ست ده را با هشت
ضم کنی هژده باشد حق سبحانه و تعالی هژده هزار عالم بیافریده است هر ان بنده
که هژده حرف را بخواند بعدد هر حرفی که درین هژده هزار عالم ست ثواب یابد
الرحمن شش حرف ست شش را با هژده ضم کنی بست و چهار باشد حق تعالی
در شب و روز بست و چهار ساعت بیافریده است هر ان بنده که این بست و
چهار حرف را بخواند از گناهان هم چنان بیرون آید گوئی که امروز از مادر زاده
شده است الرحیم شش حرف ست شش را با بست و چهار ضم کنی سی باشد حق
سبحانه و تعالی پل صراط را سی هزار ساله راه بیافرید پس هر ان بنده که این سی
حرف بخواند از سی هزار ساله راه بگذرد چنانچه برق بگذرد و مالک یوم الدین دوازده
حرف ست دوازده را با سی ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سالی
دوازده ماه آفریده است هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند هر گناهی
که درین دوازده ماه کرده باشد حق تعالی از گناه وی درگذرد ایاک نعبد هشت
حرف ست هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه تعالی روز قیامت
را که بمقابله پنجاه هزار سال باشد پیدا کرد پس هر ان بنده که این پنجاه حرف را
بخواند حق تعالی بر آن بنده چنین معامله کند که با صدیقان خدای کرده باشد
و ایاک نستعین یازده حرف ست یازده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک
باشد حق سبحانه و تعالی در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا آفریده است
هر آن بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعدد هر قطره که از ان دریا بود
آن مقدار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار بدی از نامه اعمال وی محو

این سخن نگفته بود آن مرد را زحمت شد و همدران زحمت بمرد و از سبب بد اعتقادی او
بود که مردم را هر کار که باشد صدق بباید و عقیده نیک بباید اگر دست بی فاتحه فرود
آرد همه صحت شود خاصه سوره فاتحه که جملگی دردها را شفاست بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که در تفسیر آمده است که خدا تعالی همه سوره را یک نام خوانده و سوره فاتحه را
هفت نام خوانده اوّل فاتحة الکتاب دویم سبع المثانی سویم ام الکتاب چهارم ام القرآن
پنجم سوره مغفرت ششم سوره رحمت هفتم سوره الشافیه و همدرین سوره هفت حرف
نیست و نیامده است اوّل حرف ث زیرا چه اوّل حروف ثبور ست خواننده الحمد را
با ثبور کاری نیست دویم حرف جیم نیست که جیم از جهنم ست خواننده الحمد را با جهنم
کاری نیست سویم حرف زی نیست که زی از زقوم ست خواننده الحمد را با
زقوم کاری نیست چهارم ش نیست که شین از شقاوت ست خواننده الحمد را با
شقاوت کاری نیست پنجم حرف ظا نیست که ظا از ظلمت ست خواننده الحمد را با
تاریکی کاری نیست ششم فا نیست که فا از فراق ست خواننده الحمد را با فراق
کاری نیست هفتم خ نیست که خ از خواری ست خواننده الحمد را با خواری کار
نیست و دیگر سوره هفت آیه است امام ناصر لبتی رح می نویسد که درین سوره
هفت آیه است و در تن هفت اندام آفریده اند هر ان بنده که این هفت آیه
بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را از هفت دوزخ نگاه دارد و آنگاه همدرین محل
فرمود که مشائخ طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالی درین سوره صد و بیست
و چهار حرف فرمود و یک لکه بست و چهار هزار پیغامبر شد پس بعدد هر حرفی که
درین سوره است ثواب یک لکه بست و چهار هزار پیغامبران ست که شادی
بدهد از برکت الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنج حرف ست حق تعالی پنج وقت
نماز فرمود در شبانروزی هر ان بنده که این پنج حروف بخواند هر نقصی نقصانی

این حکایت فرمود که بزرگی بود از بزرگان دین خواجه عبد اللہ مبارک رحمۃ اللہ علیہ گفتندی
وقتی از خدمت ایشان وظیفه فوت شد همان زمان ہاتف غیب آواز داد که
ای عبد اللہ عہدی که با ما کردی مگر فراموش شد وظیفه که بود آنرا نخواندے
فرمود انبیا و اولیا و مشائخ و مردان راکه وظیفه باشد آن را می خوانند و ہر چه
از پیران خود شنیده اند آن را انجام می رسانند بعد ازان فرمود اورادیکه از
خواجگان ما آمده است می خوانیم و شمارا نیز میگویم تا وظیفه فوت نکنید بعد ازان
فرمود که چون مردم از خواب بیدار شود از پہلوی راست برخیزد و بگوید بسم اللہ
الرحمن الرحیم انگاه باید که وضو کند چنانکه شرط وضو ست بعده دوگانه نماز بگذارد
بر سر مصلا نشیند چند آیه از سورة البقر بخواند و ہفتاد آیه از سوره انعام بخواند
و این ذکر صد بار بگوید لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ انگاه سنت نماز بامداد بگذارد
بخواند در رکعت اول فاتحه و الم نشرح و در رکعت دوم فاتحه و الم ترکیف بعد ازان
فرمود صد بار بگوید سبحان اللہ بحمده سبحان اللہ العظیم و بحمده استغفر اللہ من کل
ذنب و اتوب الیه انگاه فرمود که چون نماز بامداد بگذارد مستقبل قبله بنشیند
ده بار بگوید لا الہ الا اللہ وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و ہو حی
لا یموت ابدا ذو الجلال و الاکرام بیده الخیر و ہو علی کل شی قدیر بعد ازان سه بار
بگوید اشهد ان محمدا عبده و رسوله انگاه سه بار بگوید اللہم صل علی محمد ما اختلف الملوان
و تعاقب العصران و تکرر الجدیدان و استصحب الفرقدان و القمران بلغ علی روح محمد
منا التحیة و السلام و سه بار بگوید یا عزیز یا غفور انگاه سه بار بگوید سبحان اللہ
و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوة الا باللہ العلی العظیم سه بار
بگوید استغفر اللہ من کل ذنب و اتوب الیه بعد ازان بگوید سبحان اللہ بحمده
سبحان اللہ العظیم و بحمده استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم غفار الذنوب

گفتند اهدنا الصراط المستقیم نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک ضم کنی هشتاد باشد هر که در دنیا خمر خورده هشتاد تازیانه بروی واجب آید پس هر آن بنده که این هشتاد حرف بخواند حق سبحانه و تعالی از و هشتاد تازیانه ساقط گرداند انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین این چهل و چهار حرف است چهل و چهار را با هشتاد ضم کنی صد و بست و چهار حرف باشد حق سبحانه و تعالی صد و بست و چهار هزار پیغامبر بخلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بست و چهار هزار حرف بخواند ثواب صد و بست و چهار هزار پیغمبر بدهد و بیامرزد بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی برابر شیخ عثمان هارونی ره در سفری بودم در کناره دجله رسیدم انجا کشتی نبود که بگذریم و ما به تعجیل سیر بودیم خواجه فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را و شیخ را در کدر او دجله ایستاده دیدم دعاگوی بخدمت عرضداشت کرد که چون گذشتیم فرمود که پنج بار فاتحة الکتاب خواندم پای در آب نهادم بگذشتیم پس هر که فاتحة الکتاب بصدق بخواند برای حاجت و مهمی را اگر آن مهم و حاجت روا نشود چنگ او بدامن من باشد چون خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعاگو باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس هشتم روز پنجشنبه دولت پابوس حاصل شد سخن در اوراد و تسبیح افتاده بود بدین لفظ مبارک راند هر که ورد و بر خود وظیفه کند باید که هر روز بخواند و اگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال وظیفه که کرده باشد آن را بخواند بعد از ان در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تارک الورد ملعون یعنی ترک گیرنده ورد ملعون است بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین ره از اسپ خطا کرد پای بشکست همین که در خانه آمد اندیشید که این از کجاست باشد که بعد از فرض بامداد سوره یس وظیفه بود در ان روز وظیفه از وی فوت شده بود آنگاه ملازم

سه بار بخواند قل هو اللّٰہ احد بعد ازان هفت بار بگوید فان تولوا فقل حسبی اللّٰہ
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم آنگاه سه بار بخواند ربنا لا تحملنا ما لا
طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولٰنا فانصرنا علی القوم الکافرین
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان سه بار بخواند اللهم اغفر لی ولوالدی ولجمیع
المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک
یا ارحم الراحمین بعد ازان سه بار بخواند سبحان الاول المبدی سبحان الباقی
المعید اللّٰہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد آنگاه سه بار بخواند وان اللّٰہ
علی کل شیء قدیر وان اللّٰہ قد احاط بکل شیء عددا آنگاه سه بار بگوید توبه عبد الظالم
ظلیل ولا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا بعد ازان سه
بار بگوید اللهم یا حی یا قیوم یا اللّٰہ یا لا اله الا انت اسألک ان تحیی قلبی بنور معرفتک
ابدا یا اللّٰہ یا اللّٰہ بعد ازان سه بار بگوید یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب
یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی توکلت
علیک یا رب وفوضت امری الیک یا رب لا حول ولا قوة الا باللّٰہ العلی العظیم
ما شاء اللّٰہ کان وما لم یشاء لم یکن بحق ایاک نعبد وایاک نستعین بعد ازان یکبار
بگوید اللهم انی اسألک یا من یملک حوائج السائلین ویعلم ضمیر الصامتین فان لک
من کل مسألة منک سمعا حاضرا جوابا عتیدا وان من کل صامت علما ناطقا
فاعطنا مواعیدک الصادقة وایادیک الشاملة ورحمتک الواسعة ونعمتک
السابقة انظر الی نظرة برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان یکبار بگوید یا حنان
یا منان یا دیان یا برهان یا سبحان یا غفران یا ذا الجلال والاکرام آنگاه سه
بار بگوید اللهم اصلح امة محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم فرج عن امة محمد بعد ازان
سه بار بگوید اللهم انی اسألک باسمک الاعظم ان تعطینی ما سألتک بفضلک وکرمک

ستار العیوب علام الغیوب کشاف الکروب مقلب القلوب واتوب الیہ بعد
ازاں سہ بار بگوید یا حی یا قیوم یا حنّان یا منّان یا دیّان یا سبحان یا سلطان
یا غفران یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازاں سہ بار بگوید
لا حول ولا قوۃ الا باللہ العظیم یا قدیم یا دائم یا حیّ یا قیّوم یا احد یا صمد یا حلیم یا عظیم
یا علی یا نور یا فرد یا وتر یا باقی یا حق یا قیوم یا حی اقض حاجتی بحق محمد و آلہ اجمعین
بعد ازاں نود و نہ نام باریتعالی بخواند بعدہ نود و نہ نام پیغامبر صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم بخواند انیست بسم اللہ الرحمن الرحیم محمد احمد حامد محمود قاسم عاقب خاتم
ہاشمی ماحی داعی سراج منیر بشیر نظیر ہادی مہدی رسول الرحمۃ نبی طٰہٰ یٰس مزمل مدثر
صفی خلیل کریم حبیب مجید مصطفی مرتضی مختار ناصر قائم حافظ شہید عادل حکیم
نور حجۃ بیان برہان مؤمن مطیع مذکر واعظ واحد امین صادق ناطق صاحب
مکی مدنی بطحی عربی ہاشمی قرشی مضری امی عزیز حریص رؤف رحیم طیب طاہر
مطہر فصیح سید متقی امام بالحق مبین اول اخر ظاہر باطن رحمۃ شفیع محرم امین
حی حلیم شہید قریب منیب ولی عبد اللہ محمد کرامت اللہ و محمد ایۃ اللہ وسلم
تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازاں سہ بار این درود بخواند
اللہم صل علی محمد حتی لا یبقی من الصلوۃ شئی وارحم علی محمد حتی لا یبقی من الرحمۃ شئی و
بارک علی محمد حتی لا یبقی من البرکات شئی بعد ازاں یکبار آیۃ الکرسی بخواند اللہ لا الہ الا ہو
الحی القیوم لا تاخذہ سنۃ ولا نوم لہ ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی
یشفع عندہ الا باذنہ یعلم ما بین ایدیہم وما خلفہم ولا یحیطون بشئی من علمہ الا بما
شاء وسع کرسیہ السموات والارض ولا یؤدہ حفظہما وہو العلی العظیم بعد ازاں
سہ بار بگوید قل اللہم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئی قدیر بعد ازاں

بگوید و صد بار درود بر پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرستد بعده در تلاوت
قرآن مشغول شود تا آن زمان که استوا در رنگ بگذارد و البته با مهتر خضر ملاقات
شود و هر روز سوره آخرین بخواند از الم ترکیف تا قل اعوذ برب الناس و چون
سلام بدهد ده بار درود بفرستد بعده سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که
نماز دیگر شود بعد از ان صد بار بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده
سوره فتح بخواند بعده سورة الملک پنج بار بخواند بعده سوره عم یتساءلون و سوره
والنازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد آنگاه در ذکر مشغول شود در شرح
مشائخ نبشته دیده ام هر که سوره والنازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد
بعده نماز شام بگذارد بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد در رکعت اول
بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و
اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بعد از فراغ سر بسجده نهد و بگوید
یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان بعد از ان صلوة الاوابین بگذارد تا نزدیک تا
شش رکعت بسلام اند در رکعت اول بعد فاتحه اذا زلزلت الارض در رکعت دویم بعد
فاتحه الهٰکم التکاثر و در رکعت سویم بعد فاتحه سوره الواقعه بخواند تا آن زمان
مشغول باشد که نماز خفتن در آید و ادا کند و این دعا بخواند اللهم اعنی فی ذکرک و
شکرک و حسن عبادتک بعد از ان نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول
بعد فاتحه آیة الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد
روا شود بعده چهار رکعت نماز صلوة السعادت بگذارد در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه
سه بار و اخلاص پانزده بار چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد سه بار بگوید یا
حی یا قیوم ثبتنا علی الایمان بعد از ان چون بنشینند این دعا بخواند اللهم انی
اسئالک برکة فی العمر و صحة فی البدن و راحة فی المعیشة و سعة فی الرزق و زیادة

یا ارحم الراحمین الحمد للہ الذی فی السموات عرشہ والحمد للہ الذی فی القبور
قضاؤہ وامرہ والحمد للہ الذی فی البر والبحر سبیلہ والحمد للہ الذی لا ملجاؤ ولا منجا الا الیہ
رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین بعد ازان سہ بار بگوید سبحان اللہ ملاء
المیزان ومنتہی العلم وزنۃ العرش ومبلغ الرضا ولا الہ الا اللہ علی المیزان ومنتہی العلم
وزنۃ العرش ومبلغ الرضا برحمتک یا ارحم الراحمین آنگاہ یکبار بگوید رضیت
باللہ ربا کریما وبمحمد نبیا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما وبالکعبۃ قبلۃ وبالمومنین اخوانا
آنگاہ سہ بار بگوید بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض والسماء بسم اللہ الذی
لا یضر مع اسمہ شیٔ فی الارض ولا فی السماء وہو السمیع العلیم بعد ازان چند بار
بگوید اللہم اجرنا من النار یا مجیر بعد ازان دہ بار بگوید نہ بار لا الہ الا اللہ دہم بار
محمد رسول اللہ بعد ازان یکبار بگوید واشہد ان الجنۃ حق والنار حق والمیزان
حق والموت حق والسوال حق والصراط حق والشفاعۃ حق وکرامۃ الاولیاء
حق ومعجزۃ الانبیاء حق فی الدار الدنیا وان الساعۃ آتیۃ لا ریب فیہا وان اللہ
یبعث من فی القبور آنگاہ دست بالا کند این دعا بخواند اللہم زد نورنا وزد
حضورنا وزد مغفرتنا وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقنا وزد قبولنا
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان مسبعات عشر وسورہ یس بخواند بعد ازان
سورۃ الملک بعد ازان سورۃ الجمعہ بخواند بعدہ چون آفتاب بلند برآید نماز اشراق
بگذارد دہ رکعت بہ پنج سلام بنیت ہمین ست در رکعت اول فاتحہ یکبار واذا
زلزلت الارض زلزالہا یکبار ودر رکعت دوم فاتحہ یکبار وانا اعطینا یکبار بعد
ازان دہ بار درود فرستد بعدہ در تلاوۃ قرآن مشغول شود تا صلوۃ چاشت
بعد ازان فرمود کہ صلوۃ چاشت بگذارد دوازدہ رکعت بشش سلام در ہر
رکعتی فاتحہ یکبار وسورہ والضحی یکبار چون سلام دہد صد بار کلمہ سبحان اللہ تا آخر

روزی شد پس بنده را با خواست چه کار اگر لایق و اهل آن شده ام بخودی
خود حجاب بر خواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت ست که خواست کنم
بعد ازان سخن در عشق افتاد و بر لفظ مبارک راند که دل عاشق آتش کده محبت
باشد پس هر چه درو فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ آتشی
بالاتر از آتش محبت نیست بعد ازان فرمود که وقتی خواجه بایزید بسطامی رح
در مقام قرب شد هاتف آواز داد که ای بایزید امروز روز خواست تو و بخشش
ماست بخواه هر چه می طلبی تا مطلب ترا بدهم خواجه سر بسجده نهاد و گفت بنده
را با خواست چه کار کرمی و بخششی که از پادشاه شود بنده بدان راضی ست
آواز بر آمد که ای بایزید آخرت بتو دادم گفت الهی آن زندان خانه دوستان
است باز آواز آمد که ای بایزید بهشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه مملکت
ماست هم بتو دادم گفت خیر ندا بر آمد که بطلب مقصود تو چیست تا بتو بدهم گفت
الهی تو میدانی که مقصود من چیست هاتف آواز داد که ای بایزید تو ما را می طلبی
اگر ما ترا بطلبیم تو چه کنی همین که آواز بر آمد خواجه سوگند بخورد که بعز جلال تو اگر مرا
بطلبی فردای قیامت در میان حشر در آیم و پیش آتش دوزخ بایستم بیک آه
جملگی آتش دوزخ را فرو برم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش
دوزخ هیچ تابش ندارد چون بایزید این سوگند بر زبان راند هاتف آواز داد
که ای بایزید یافتی آنچه مطلوب داشتی بعد ازان هم درین محل فرمود که رابعه
بصری رح شبی از شبهای آن شوق اشتیاق عشق فریاد میکرد الحریق الحریق
خلق بصره آن فریاد بشنیدند بیرون آمدند تا آتش را اطفا کنند و اصلی در میان
ایشان بود گفت ای ایشان چه نادانی ست که آتش رابعه را اطفا کردن آمده
اند او آتش محبت دارد در سینه او عشق دوست مسکن گرفته است چون طاقت

فی العلم وثبتنا علی الایمان بعد ازان شب را سه قسم کند اول پاس شب در نماز
مشغول باشد و دوم پاس شب نماز تهجد بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فریضه بود و بر ما واجب ست بچهار سلام بگذارد و هرچه داند از قرآن
بخواند آنگاه یکزمانی در خواب رود بعده برخیزد تجدید وضو کند تا صبح کاذب مشغول
بود در خبر ست که بزرگی را نماز تهجد فوت شده بود از اسپ خطا کرد پای بشکست
این بزرگ گرد خود برآمد که از کجا بود هاتف آواز داد که نماز تهجد فوت شد همین بار
آورد که پا بشکست بعد ازان مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفته شده
است همچنان باز از سر گیرد اما میباید که ذره تجاوز نکند بر سنت مشایخ خود رفته
باشد الحمد لله علی ذلک مجلس شم دولت پابوس میسر گشت شیخ اوحد کرمانی
و شیخ واحد برهان غزنوی و خواجه سلیمان عبد الرحمن و چند نفر درویشان دیگر تخت
خواجه حاضر بودند سخن در سلوک می رفت بعد ازان بر لفظ مبارک راند که سلوک
را بعضی مشایخ صد مرتبه نهاده اند ازان هفتدهم مرتبه کشف و کرامت است پس هر که
درین خانه هفتدهم خود را کشف نکند مرتبه هشتاد و سه گی برسد پس رونده راه
را میباید که خود را با آن زمان کشف نکند او در هر صد مرتبه مزید بعد ازان
فرمود که پیشوایان خواجگان چشت قدس الله اسرارهم ازان پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند
ازان پنجم مرتبه کشف و کرامت ست پس خواجگان ما میگویند که مردم خود را
درین مرتبه کشف و کرامت نگردانند چون در هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را
کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود بعد ازان همدرین محل فرمود که در سلوک
آمده است که وقتی خواجه جنید بغدادی ره را پرسیدند که شما دیدار چرا نخواهید
واگر بخواهید چه بایدی فرمود یک چیز نخواهم و آن چیز آنست که موسی صلوات الله
علیه بخواست آن دولت بدو روزی نشد و محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بی خواست

نه‌بهد او داخل اهل سلوک در نیاید و از ایشان نباشد پس اگر او چنین نبود
کذاب بود در میان اهل دعوی که در سلوک میکند بعد از ان فرمود که یکے از
بزرگان طریقت که اهل عشق بودند وقتی در مناجات گفت الٰهی اگر تو از من
هفتاد سال را حساب خواهی من از تو هفتاد هزار سال بلی گفتن خواهم آنکه
امروز هفتاد هشتاد هزار سال الست بربکم گفته جمله را در شور آورده از بلی گفتن
و این جمله شورها که اندر زمین و آسمان آمده است از شوق الست ست همین که
آن بزرگ این سخن بگفت آواز بر آمد که جواب بشنو از روی شما شمار یعنی
هفت است را ذره ذره کنم و هر ذره دیدار بنمایم گویم اینک حساب هفتاد هزار
سال و باقی در کناره نهادیم انگاه هم درین محل فرمود که عارفی بود هر روز این
سخن بگفتی هر کسی بچیزی فرود آمد و ما هم که هیچ فرود نمی آیم پس یکبار خود را
فدا کردیم از برای خود نخواهم و هفت زمین بر هم افگند انگاه هم در غلبات
شوق حکایت فرمود او خواست مرا بیند و ما نخواستیم که او را بینیم یعنی بنده را
با خواست چه کار که وقتی بزرگی میفرمود که سهل روی از ایشان بگردانیدیم
و بحضرت رفتیم همه را پیش از خود انجا حاضر دیدیم انچه خواستیم حق تعالی بیک
عنایت را پیش از من بخود رسانید هم درین محل فرمود که وقتی بزرگی می فرمود
که چون مار از پوست بیرون امدم و نگاه کردم عاشق و معشوق و عشق یکے
دیدم یعنی در عالم توحید همه یکی ست و یکی از توحید بعد از ان فرمود که چون عارف
کامل حال میشود از صد هزار مقام بیرون می آید و کار خود بیشتر میکند و اگر
ازین مقام بیرون نمی آید هم درین مقام حیرت از انست یعنی هنوز در کناره
است پس راه نمی یابد که پیشتر شود ضایع می ماند انگاه هم درین محل فرمود که
خواجه بایزید گفتی که سی سال ست حق من بود اکنون من آینه خود دیدم یعنی

نمی آید و فریاد میکند که الحریق الحریق و این آتش عشق کشته نگردد مگر بوصال دوست
آنگاه عهده برین محل فرمود که منصور حلاج رحمة الله علیه را پرسیدند که کمالیت در عشق دوست
چه چیزیست فرمود که چون معشوق بساط سیاست گسترده باشد پس عاشق را
بر سر سیاست بدارند او ذره از آن قاعدهٔ خود تجاوز نکند و در رضای معشوق
کمر برمیان بندد و بمشاهدهٔ او مستغرق چنان فرو شود که از بستن و کشتن ایشان
خبر نباشد آنگاه خواجه معین الدین ادام الله تقواه چشم پرآب کرد و این بیت
بر لفظ مبارک راند ع خوبرویان چو پرده گیرند ⁂ عاشقان پیش شان چنین میرند
بعد از آن عهده برین محل فرمود عاشقی را بر سر قبهٔ بغداد هزار تازیانه زدند و از
دست نشد و از پای در نیامد و آهی بر سر او رسید پرسید چه حال است گفت
معشوق من پیش نظر من بود بقوت مشاهدهٔ او ذرهٔ الم بمن نرسید و خبر نبود
امام محمد غزالی جائی میگوید که وقتی عیاری را بر سر بازار بغداد دست و پای
بریدند او را و او خنده یافتند شخصی بر سر او می گذشت او را در خنده دید پرسید که
این چه طریق است گفت محبوب من در نظر من بود بقوت مشاهدهٔ او ازین درد
خبر نداشتم چنان در مشاهدهٔ او مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود آنگاه
خواجه چشم پرآب کرد و این بیت فرمود بر مناسب حال مشاهدهٔ دوست ع
او بسر قتل و من در و حیرانم ⁂ کان راندن تیغش چه نکو می آید ⁂ بعد از آن
سخن در اهل سلوک و احوال عارفان افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی خواجه
بایزید بسطامی رحمة الله علیه در مناجات بود و این سخن از زبان بیرون آمد که کیف السلوک
الیک ندا شنید که ای بایزید طلّق نفسک ثلثاً ثم قل هو الله یعنی اوّل خود را
طلاق بده آنگاه حدیث ما گوی بعده خواجه فرمود اگر مردم در راه طریقت
اوّل دنیا را و آنچه در دنیاست بعد از آن خود را طلاق بگوید یعنی خط بیزاری

هنوز هیچ نکرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیامرزد از آنجا که عفت و رافت و رحمت
اوست هنوز بس کاری نباشد بعد از آن هم درین محل فرمود که در مذهب اهل سلوک
عجب آوردن بر یکی از گناه هست آنگاه فرمود بلکه از گناه بدتر زیرا چه توبه از معصیت
یکی ست و از طاعت هزار یعنی عجب بدتر از گناه هست آنگاه فرمود که کمال درجه عارف
در محبت حق آنست که اول بر خود نور دل نماید یعنی اگر کسی بروی بدعوی آید آنرا
بقوت کرامت ملزم کند بعد از آن هم درین محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ
اوحد کرمانی و شیخ عثمان هارونی ره طرف مدینه مسافر بودم در شهری رسیدم
که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق دوازده هزار انبیا را روضه است
و حاجتها روا بر می آید زیارت انبیا بکردیم و بزرگان آنجائی را دریافتیم چنانچه روزی
در مسجد دمشق دعاگو و شیخ اوحد کرمانی و شیخ عثمان هارونی ره و عزیزی بود او را محمد
عارف گفتندی از حد مرد بزرگ بود و از حد واصل بود درویشی چند برابر وی
نشسته بودند حکایت درین بود هر که دعوی چیزی بکند تا آن را میان خلق اظهار
نکند که بدانند الغرض مردی بر محمد عارف در بحث بود و محمد عارف می گفت که فردای
قیامت درویشان را عذر می خواهند خاست یعنی معذرت خواهد بود و توانگران را
حساب و عقاب آن مرد را دشوار نمود گفت این سخن در کدام کتاب است خواجه
محمد عارف را نام از کتاب یاد نبود زمانی سر در مراقبه کرد در کشف صحبت آن مرد گفت
تا مرا نمائی درست نبود سر بالا کرد گفت هر چه بندگان خدای را نمای آن صحیفه پیش
آن مرد بدار تا به بیند سر فرو فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که دران آن سخن بود
آن مرد را نمودار کردند برخاست اقرار کرد سر در قدم آورد گفت اینک مردان
خدائی بعد از آن سخن درین کشید که هر که درین مجلس است چیزی کرامت نماید بر خود خواجه
عثمان هارونی ره دست در زیر مصلا کرد مشتی تنکهای زر بیرون آورد درویشی حاضر بود

انچه من بودم نماند و تهرک وجز آن و ما و منی از میان برخاست اما چون نمانده ام
حق تعالی آئینه خویش ست و اینکه می گویم آئینه خویشم یعنی حق بزبان من میگوید
و من در میان نه بعد ازان هم درین محل فرمود و بلفظ مبارک راند که خواجه
بایزید ره گفت که سالها بدین درگاه مجاور بودم عاقبت جز همین حسرت نصیب
نشده است و چون بدرگاه شدم هیچ زحمتی نبود اهل دنیا مشغول بودند بدنیا و
اهل آخرت بآخرت و مدعیان بدعوی و ارباب تقوی بتقوی و قومی باکل و
شرب و قومی بسماع و رقص و قومیکه پیش شاه بودند در دریای تحیر غرق شده بودند
بعد ازان این حکایت فرمود مدتی بر آمد که گرد خانه کعبه من طواف میکردم آنگاه
همدرین محل فرمود چون بحق رسیدم که از شبهای عاشقی یعنی بایزید صادق دل
خود را می طلبید وقت سحرگاه آواز بر آمد که ای بایزید بجز ما چیزی دیگری طلبی ترا با
دل چه کار بعد ازان همدرین محل فرمود که عارف آن کسی ست هر کجا که باشد و
هرچه خواهد پیش او آید باهر که سخن گوید جواب از وی شنود اما درین راه او عارف
نیست که پی چیزی برود بعد ازان فرمود که عارفان را مرتبه آنست که چون بدان
مرتبه رسد جملگی عالم و آنچه در عالم ست میان دو انگشت خود بیند چنانچه خواجه بایزید ره
را پرسیدند که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی گفت تا اینجا رسانیده ام آنزمان که
در میان دو انگشت خود نظر می کنم جمله دنیا را و آنچه در دنیاست می بینم آنگاه
همدرین محل فرمود که در حلاوت طاعت مزید بود فرمود که مریدان را در طاعت
حلاوت آنگاه پیدا میشود که او در طاعت خورم و شادان باشد ازان شادی
او حجاب قرب گردد بعد ازان همدرین محل فرمود که کمترین درجه عارفان صفت
که صفات حق در وی بود آنگاه فرمود وقتی رابعه بصری ره در غلبات شوق
بود و گفت الهی اگر بدل خلق مرا باتش سوزند و من صبر کنم ازانجا که دعوی محبت ست

آن باشد که با حق سخن میگوید و چون چشم بر هم نهد طلب کند سر بر ندارد تا مهتر اسرافیل
صور نه دمد از بسیاری طلب که با خدای تعالی مشغول دارد بعد ازان فرمود که خواجه ذوالنون
مصری ره گفتی که علامت شناخت حق تعالی گریختن از خلق و خاموش شدن در معرفت است
آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی شاه شجاع کرمانی ره را پرسیدند که چند سال ست زیرا
چه چون شناخت خدای تعالی آمد نفرت از خلق آمد بعد ازان فرمود هر که خدای را شناخت
اگر او از خلق عزلت نگیرد همچنین پندار که در وی نعمت نیست آنگاه هم درین محل فرمود
که عارف کسی بود هر چه از درون او بود همه از دل خود بر دارد تا یگانه شود چنانچه دوست
یگانه او ست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود هر دو سرای غرو دنیارد
آنگاه بر لفظ مبارک راند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست
بعد ازان فرمود که اگر فردای قیامت کسی که از محبت ذره صورتی بهشت فرود
شود پیش او را زهد بود و نه علم بود و نه عمل چون این کس نی همه باشد و این درد
را المی باید آنگاه فرمود که عارف چند ازان معرفت بگوید و در کوی دوست
بپوید عارف بمعرفت نرسد تا معارف یاد نیارد بعد ازان فرمود که فریاد اهل
محبت هرگز نماند او با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند
زیرا چه فریاد عاشق تا آن زمان ست که از مشاهده دوست دور ست همین که
بدولت مشاهده برسد گفت گوی از میان برخاست آنگاه این سخن بر لفظ
مبارک راند که از جویهای آب روان آواز می شنوی که چگونه فریاد می کنند همچنین
که بدریا میرسد ساکن میگردد پس چون عاشق بمعشوق رسد او را فریاد نماند بعد
ازان فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان هارونی ره که خدای را دوستانند
یعنی همچنان که یکزمان و در دنیا از وی محجوب باشند نابود گردند و عبادت چگونه کنند
بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی خواجه عبدالله خفیف ره بسبب کار دنیا مشغول

او را داد که بر وحلوا برای درویشان موجود کن همین که شیخ عثمان این کرامت نمود شیخ اوحد نزدیک چوبی نشسته بود و دست بر روی زد و ندیعنی بر زبان خدا تعالی آن چوب زر گشته بود بعد از ان و عاگو بماند از سبب ادب پیر خود نتوانستم که چیزی اظهار کنم بر فور شیخ عثمان هارونی رحمه روی سوی من کرد و گفت شما چرا هیچ سخن نگفتید درویشی بود که گرسنگی اثر کرد از شرم نمی گفت بر فور دعاگو دست دراز کرد و از زیر گلیم چهار قرص جوین بکشید جانب آن درویش پرتاب کرد آن درویش و خواجه محمد عارف بر زبان مبارک راند که درویش را تا چندین قوت نباشد او را درویش نتوان گفت آنگاه فرمود یکی از بزرگان بود او گفتی چون دنیا را دشمن گرفتم و نزدیک خلق نرفتم خدای را بر مخلوق اختیار کردم چندان محبت حق پیش من مشغولی شد بلکه وجود خود را نیز دشمن گرفتیم و حمات از میان بر داشتم انس بقا و لطف حق داشتم بعد از ان فرمود که در سلوک آمده است که فردا قیامت نوعی از عاشقان را فرمان شود که در بهشت فرستند ایشان گویند که بهشت را چه کنم بهشت کسی را بده که از برای بهشت ترا پرستیده اند آنگاه خواجه فرمود که روی چون بر ضا رخود کسی را بدهند آن کس بهشت چه کنند بعد از ان این اشاره فرمود اگر توانید بسر بقا اوّل باز روید تا بدین حدیث رسید و اگر نه هم صلاحیت زهد یاد ست که بر شما می برد آنگاه خواجه چشم پر آب کرد های های بگریست گفت درین راه بسیار مردمان را عاجز گردانید بسی عاجزان را بمردی رسانید آنگاه هم درین محل فرمود که گناه شما را چنان زیان ندارد که بیحرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان را بعد از ان فرمود که درویشی بود از حد بزرگ یکی از واصلان حق او بگفتی که اهل دنیا در راه دنیا سعد اهل آخرت مسرورند در سرور بدوستی حق و اهل معرفت را انور علی نور و این سری ست که اهل سلوک دانند عبادات اهل معرفت پاس انفاس است آنگاه فرمود که چون عارف خاموش باشد مراد

آن دم کند اگر این چنین دم دریابد اگر سالها آن دم در میان آسمان و زمین بجوید
نیابد بعد ازان فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان هارونی که اگر این کس
را سه خصلت بود حقیقت بدان که خدا تعالی او را دوست میدارد اول آنکه
سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع
زمین بعد ازان فرمود که اگر حاجیان بقالب گرد خانه کعبه طواف کنند اما چون
ازان مشاهده غافلند نخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه بقلب گرد
عرش حجاب عظمت طواف کنند چون جز ازان مشاهده دارند فریاد کنند و لقا
خواهند آنگاه فرمود در محبت میان اهل سلوک غلو ست که صد هزار علمای
دانند و ذره ازان علم ایشان خبر ندارند و در زاهد طاعتی ست زاهدان ازان
خبر نیست و غافلند و آن سری ست که بیرون این دو عالم ست و این را ندانند
مگر اهل محبت و اهل عشق آنگاه فرمود که چون این کسی درین هر دو عالم ثابت
گردد و آن را بداند پس او را هرگز نبیند بعد ازان گریه کرد و غشی گماره تا او را
می رنجانند و در بخشش میدارد و بعد ازان فرمود که این همه گفت و شنید و کیفیت
که در آید عشق و سلوک و طایفه عشق در وجود آید این هر چه بیرون آمده است
اما چون درون پرده بار یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت
تو گویی که هرگز آن شور و فریاد نبود آنگاه فرمود که آن دلیری چندان نیست
که خواجه عاریت از حضرت دوست و عاشق مست بر خود چون حضور آید چه جای
گفت گوی ست و فریاد چون خواجه این فواید تمام کرده ما گر باز گشت الحمد لله
علی ذلک مجلس دهم روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل گشت بعضی بزرگان
و اصحاب سلوک حاضر بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود بر لفظ مبارک آمد
که در حدیث آمده است قال علیه الصلوة والسلام الصحبة تؤثر یعنی اثر کند اگر

شد ندا آمد که این خلاف دوست بود سوگند خورد تا که در حیات باشم در دنیا هیچ کار
که از دنیا تعلق دارد نفرمایم آخر العمر پنجاه سال زیست وقتی کسی ایشانرا مشغول
بکار دنیا ندید آنگاه از دولت عشق خواجه بایزید ره حکایت فرمود که هر صبح از نماز
و اوراد فارغ شدی در یک پای ایستادی فریاد کردی وقتی این ندا آمد یَوْمَ
تُبَدَّلُ الْاَرْضُ یعنی بود آن ساعت که این زمین را بپیچند و زمین دیگر پیدا آرند
تا فراق بوصال بدل شود آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی خواجه بایزید ره در
صحرای بسطام متوضا بیرون آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند می گفت
هر چند که در صحرا نظر میکنم می بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که پایم بیرون
شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فرو شد
نام و نشان از وی بر نیاید هم درین محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان
بر زبان سخن دیگر جز یاد حق نگردانند بعد ازان فرمود که کمترین چیزی که بر عارفان
پدید آید آنست که از مال و ملک تبرا کنند خواجه چشم پر آب کرده فرمود که حق نیست
که هر دو جهان در دوستی او بدل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت
اگرچه محبت مهجورند اما کار آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدارند طالب مطلوب
اند و از طلب کاری و دوستداری خود فارغ اند خود مشغول مشاهده معشوق
اند که معشوق خود آنست در مقابل مطلوب بطلب کار خود نگریست در راه
محبت کار مطیعان است آنگاه فرمود که خواجه سمنون محب ره فرموده است
چون دلها را از دنیا و خود منقطع ست از دلها دید که بار محبت و معرفت او نتوانستند
کشید بیاد نقش مشغول گردانید پس بار کردن خاص بر نتوانستند داشت که بلال
مجاهدات و ریاضت یافت مجاهده آمد بعد ازان فرمود که عارف آن بود که جهان
اندر یکدم بدست آورد [illegible] و دم چیست که ذکر خدای بگوید و همه عمر خود فدای

در غایت صلاحیت و زیادت بود چون بادشاه را در صحبت آن یار بردند صلاحیت
آن یار بر وی اثر کرد جانب عمر پیغام فرستاد که مرا پیش خود طلب کن تا ایمان آرم
عمر رض او را پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون اسلام آورد عمر
فرمود که اکنون مملکت عراق ترا بخشیدیم آن بادشاه جواب داد که مرا ملک کار
نمی آید از ملک عراق یک دیهی خراب بده در وجه معاش من کفاف باشد
عمر قبول کرد و کسان خود را به ولایت عراق فرستاد جمله ملک عراق را تفحص
کردند هیچ دیهی خراب نیافتند عمر بادشاه عراق را صورت حال باز گفت که در ملک
عراق هیچ دیهی خراب نیست بادشاه گفت که مقصود من آنست که ملکی [illegible]
چنین آبادان و معمور بتو تسلیم کردیم اگر بعد ازین هیچ دیهی خراب شود و [illegible]
عهده جواب خدای عمر باشد نه من بعد ازان چشم پر آب کرد که زهی کیاست [illegible]
بادشاه که از حد مرد دانا بود آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ عثمان هارونی ره
که مردم مستحق اسم فقر کی گردد فرمود که آنزمان که فرشته دست چپ او تا هشت سال
بر وی هیچ ننویسد آنگاه فرمود که عارفان حق باشند که از حق هیچ چیز باز نگیرند بعد
ازان فرمود که بر هیچ [illegible] نک کند حقیقت بدانکه هر روز وی
محض حرام می خورد آنگاه فرمود که روزی از خواجه جنید بغدادی ره شنیدم که طریقت
محبت پرسیدند که شوق ثمره محبت چیست فرمود که ثمره محبت آن بود که از ان حق
تعالی [illegible] رسانیده را اشتیاق پدید آید و بقدر آنکه بنده را از دور ماندن و
از راندن می ترسد اما هر که حق را دوست دارد و [illegible] آرزومند لقای او گردد
آنگاه خواجه معین الدین ادام الله تقواه بر لفظ مبارک راند که محبت در میان اهل
سلوک و اهل محبت آنست که مطیع باشند و می ترسند که نباید براند بعد ازان
همدرین محل فرمود که در کتاب محبت نبشته دیده ام بخط استاد خود مولانا شرف الدین ره

بدی در صحبت نیکان بنشیند امید آن باشد نیک گردد و اگر نیکی در صحبت بدان
نشیند بد گردد زیرا چه هر که یافت از صحبت یافت و هر که نعمت یافت از نیکان
یافت آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت
نیکان در وی اثر کند و میل به نیکی او باشد و اگر نیکی در صحبت بدان چند روز ملازمت
نماید او نیز همچو ایشان گردد بعد ازان همدرین محل فرمود که در سلوک آمده است
که صحبت نیکان بهتر از کار نیک ست صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدرین
حکایت فرمود که چون خلافت بعمر خطاب رسید رضی الله تعالی عنه او را بادشاه
عراق در مصاف گرفتار آمد او را پیش امیر المومنین عمر رض آوردند امیر المومنین
عمر رض فرمود که اگر مسلمان شوی بادشاه عراق همه تو باشی و این ملک هم ترا
ارزانی دارم بادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد عمر فرمود رض اما الاسلام
واما السیف یعنی که اسلام قبول کن وگرنه ترا بکشم بادشاه عراق گفت من اسلام
قبول نمی کنم عمر فرمود رض تا تیغ بیارند و ایشان را نخواند آن بادشاه در کیاست
تمام بود و نیک دانا چون این حال معاینه کرد روی سوی عمر کرد رض گفت من تشنه ام
بگو تا مرا آب دهند آنگاه بکسی عمر فرمود آب بدهند آب در آوند شیشه آوردند
آن بادشاه گفت من درین آوند آب نخورم عمر فرمود که بادشاه است برای او
در آوند زر و یا نقره آب بیارند هم چنان کردند هم نخورد و گفت مرا آب در آوند گلی
باید بیارید آب در کوزه گلی آوردند بدست او دادند روی بسوی عمر کرد و گفت
با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نکشی عمر فرمود که من عهد کردم نکشم تا این
آب نخوری آن بادشاه بر فور کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب بریخت
آنگاه عمر را گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم ترا نکشم عمر از کیاست
او متعجب ماند فرمود که امان دادم بعد ازان او را در مصاحبت مردی فرمود که ان یار

در دنیا دارد و هرچه غل وغش وحسد است خبر ندارد و بعد از ان پرسیدند که عارف را
گریه بسیار باشد فرمود که آری اما چنانچه در راه بود وچون بحقایق قوت رسد وظیفه
وصال چشید گریه زایل شود آنگاه فرمود که خدا تعالی را عاشقانند که ایشان را
دوستی حق خاموش گردانیده است که در عالم هیچ چیز از موجودات نیست که همی دانند
که در عالم چیزی موجود ست یا نه و ایشان را طایفه فصحا و بلغا آمد در نظر بعد از ان
فرمود که هرگرا دوستی حق در دل بود و جان او قرار گرفت پس او را واجب است
که هر دو سرای را بدیگری ببیند واگرنه ببیند عاشق صادق نباشد آنگاه همدرین
محل فرمود که وقتی داود طائی ره را دیدند که از درون صومعه چشم بسته برون
آمد بایستاد درویشی بخدمت حاضر بود سوال کرد که حکمت چیست که چشم بسته اید
فرمود که امروز چهل وپنج سال ست که چشم را ببسته ام تا جز خدا تعالی بدیگری نظر
نکنم زیرا چه این محبت نباشد که دعوی دوستی خدا کنم و نظر بدیگری کنم و یا بکسی
پیوندم بعد از ان فرمود که بزرگی بود ازوی شنیدم که فردای قیامت حق
تعالی بفرماید اعمال اولیا مطالعه کنند و آثار سبب آن که چون او را برگزیدند
و اختیار کردند پس روا دارند که میان ایشان دره آیند بود و احتمال نکنند که
ایشان را در هیچ کاری راحتی بود الا که بدو و بعد از ان فرمود که خواجه ابوسعید
ابوالخیر ره گفتی که چون حق سبحانه تعالی خواهد که بنده را از بندگان خود دوست
گیرد محبت خویش بروی مستولی گرداند باز دیگر چون مردم چنین شود پس دوست
او را در سرای فردانیت فرود آرد تا باقی ماند بعد از ان فرمود که چون عارف بحق
رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد از ان چون او را پرسند
که کجا بودی و چه خواهی او را هیچ جوابی غیر ازین نیست که گوید بالله همدرین محل فرمود
که اگر پرسند اَفَمَن شَرَحَ اللّٰهُ صَدرَهٗ چیست باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم

صاحب شرع الاسلام بود که وقتی خواجه شبلی ره را پرسیدند که چندین طاعت و
ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین چرا گفت خوف من از دو
چیز ست اوّل آنکه می ترسم که نباید مرا از خود براند که گوید که مرا نمی شائی دویم از
ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود بسلامت برم کاری کرده باشم وگرنه جمله اعمال
و طاعت ضایع کرده باشم بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت خواجه شبلی ره
مردی روی بر زمین نهاد پس سوال کرد از مسئله محبت و هرچه فراهم می آمد پرسید
چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آنست که معصیت کنی و امید داری
که قبول خواهد بود این نشان شقاوت ست آنگاه پرسید اصل در میان عارفان
چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشند و در اندوه بوند که فضیلت عارفان
همین ست آنگاه همدرین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهان ست چه چیز ست
فرمود سه چیز ست اوّل عالمی که سخن او از علم خود بود دویم مردی که او را طمع نبود
سویم عارفیکه پیوسته صفت دوست کند بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه
ذو النون مصری ره در مسجد مکی با اصحاب طریقت نشسته بود سخن در محبت
میگفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان را گوئید خواجه
ذو النون مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طایفه اند که دلهای ایشان
از کدورت بشریت آزاد شده اند و از هواء دنیا و حب او صاف شده باشند
پس چون این چنین شوند در درجه اعلی با حق بیارامند و از جمله مخلوقات را خالق ورا برگزینند
و از غیر او دست بر بندند آنگاه مالک شوند نه مملوک آنگاه فرمود که تصوف رسوم
نیست و نه علوم ولیکن باخلاص اهل محبت و مشایخ طبقات را همین اخلاق ست
که تخلقوا باخلاق الله زیرا چه اخلاق خدای بیرون آمدن نه برسوم دست دهد
نه بعلوم آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیاست و دوست مولی از سبب همراهی او که

دیگر از عالم غیب برسیدی الغرض چند روز بخدمت ایشان ملازمت کردیم و
آن درویش فرمود که آن نصیحت این بود ای درویش هرچه ترا پیدا شود در
راه خدای تعالی بدهی و فلوسی نگاه نداری و طعام بر بندگان خدای برسانی
تا تو از دوستان باشی آنگاه فرمود که ای درویش هرکه نعمت یافت ازین یافت
بعد از ان بعد رین حکایت فرمود که درویشی بود از صد فقرا و او را رسم بودی
اگر چیزی از فتوح بروی رسیدی همه را بدرویشان دادی و آیندگان را نیز
نصیب کردی و خود در خانه گذرانیدی چنانچه وقتی دو نفر درویش صاحب ولایت
بر سر وقت او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت دو نان جوین
موجود بود و کوزهٔ آب پیش آورد که آن درویشان گرسنه بودند و تای نان
تناول کردند و آب بخوردند روی بیکدیگر کردند که این درویش کار خویش کرد ما
را نیز بباید کرد یکی گفت دنیا دهیم دویم گفت از سبب دنیا این درضا ...
آغاز کرد که درویشان بخشندگانند دنیا با آخرت دادیم و دعا کردند ...
حال آنچنان درویش کامل حاصل شد که روزی در مطبخ او ...
شدی که خلق خدا برا خورانیدی بعد از ان فرمود که در راه محبت ...
گدا از هر دو کون دل خود بریده گرداند آنگاه خواجه فرمود که نسبت چار ...
یکی بر دوام ذکر خدای بدل و جان شاد بودن دویم آنست که عظیم ...
سویم آنست که اشتغال کردن و آن قاطع باز ریدن چهارم بر خود ...
اوست چنانچه در کلام الله فرمان داده است قُلْ اِنْ کَانَ اٰبَآؤُکُمْ وَ اَبْنَآؤُکُمْ وَ
اِخْوَانُکُمْ وَ اَزْوَاجُکُمْ الخ وصفت محبان ست که بر محبت ایشان ...
بعد از ان بر چهار منزل بروند یکی محبت دویم علمیت سویم حیا چهارم تعظیم آنگاه
فرمود که در محبت حق صادق کسی ست که او از مادران و پدران و فرزندان و برادر

وحدانیت وجلال ربوبیت افتند نابینا شود تا بغیری نظر نکند آنگاه فرمود که وقتی
در سفری ما مسافر بودم مردی دیدم از حد مشغول اما نابینا پرسیدم که ای خواجه
چند مدت باشد که شما نابینا شده اید فرمود آنچنان بود چون در دوستی کار من
بکمالیت رسید و نظر بوحدانیت وجلال وعظمت افتادن گرفت روزی
نشسته بودم غیری در نظر آمده پیش این هاتف آواز داد که ای مدعی دعوی محبت
ما کنی و نظر بدیگری کنی همین که این آواز شنیدم چنان شرمنده شدم که گفتن بزبان
نیاید مناجات کردم الهی دیده که بغیر دوست ببیند کور باد هنوز این سخن نیکو نگفته
بودم که هردو چشم نابینا شدند بعد ازان فرمود که چون حق سبحانه تعالی آدم را
بیافرید او را فرمود تا در دنیا شود یعنی در قیام باشند دل در صحبت پیوست و
جان بمنزل قرب قرار گرفتند و سر بوصلت رسید مصلحت آفرینش آدمیان در
عالم همه از برای این بود آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت هر بار سر سجده
نهادی و در مناجات این بگفتی که الهی مرا چون فردای قیامت برانگیزی نابینا
برانگیز گفتند این چه مناجات است که تو می کنی گفت آن کس که دوست را بیند نباید
که فردای قیامت بدیگری دیده شود وآن از دوستی نباشد بعد ازان حکایت
درویشی افتاد که درویشی اینست هر آینده که بیاید او را محروم نگذارد واگر گرسنه
باشد طعام سیر خوراند واگر برهنه باشد جامه نفیس در بر او کند بباید که همه حال
آن کس را محروم نگذارد واز حال او پرسان باشد که همین است آنگاه فرمود وقتی
دعاگو و شیخ عثمان هارونی درویشی مسافر بودیم شیخ بهاؤالدین بختیار
اوشی را دریافتیم از حد مرد بزرگ بود و یکی از واصلان حق مشغول بود و او در خانقاه
اندرو چنین رسم بودی هر آینده و رونده که می آمدی محروم از خانقاه ایشان نرفتی
اگر برهنه بیامدی جامه نفیس خویش بدو دادی وهنوز نیک نداده بودی که جامه یکی

همدرین محل فرمود که متوکل در حقیقت آنست که به رنج و مؤنت خلق نه کسی شکایت
کنند و نه باکسی حکایت آنگاه همدرین محل فرمود که مهتر ابراهیم خلیل را عم مهتر
جبریل عم گفت حاجت داری گفت بتو نه یا چه از نفس خویش غایب بود
اما با حق تعالی بحضور باطن حاضر بود بعد ازان فرمود که اهل توکل را اوقاتیست
در غلبات شوق اگر دران ساعت ایشان را ذره ذره کنند و یا ایشان را
بتعلم مجروح کنند و بآلت ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد ازان
فرمود که توکل عارف برین نوع بحق بود که متحیر باشد در عالم سکر بعد ازان فرمود
که خواجه جنید ره را پرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند از سه
چیز اول از علم دویم از عمل سویم از خلوت یعنی تا ازین سه چیز بریده نگرداند
آن در توکل ثابت نیست بعد ازان فرمود بزرگی را از علامت عارف پرسیدند
فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز بخدای بدیگری نه بیند بعد ازان
فرمود که شنیدم از بزرگی که شوق چند چیزست تا آن زمان که در معارف آن بجد
عارف نتوان گفت اول دوست گرفتن مرگ ست در وقت راحت و انس گرفتن
بذکر مولی و بیقرار شدن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تنگی
خاص ساعتی که نظر او بر حق بود بعد ازان فرمود که شنیدم از برادر دم شیخ شهاب الدین
عمر محمد السهروردی ره که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقرا
دویم حرمت اولیا بعد ازان سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک راند که توبه شش مقام
دارد اول دور بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن
از منکران و در رفتن بمحبوبان و شتافتن بخیرات و درست کردن توبه و لازم بهر
توبه و اداکردن مظالم طلب کردن غنیمت و تصفیه قوت آنگاه همدرین محل فرمود
که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر

بیرو بسوی خدای و رسول خدای گرود و آن از همه کس بیزار باشد پس محبت آن کس ست که بر حکم نص کلام الله رود و بدوستی حق صادق باشد بعد ازان فرمود که ایثار عارفان عاشق بی نیازی بود و ایثار محبان بوقت چاشت آرزو ست آنگاه فرمود که وقتی خواجه حسن بصری رض را پرسیدند که عارف کیست گفت کسی که از دنیا اعراض کند و هرچه باشد در دوستی حق ایثار کند آنگاه فرمود که خصلت عارفان اخلاص ست در محبت آنگاه فرمود که عزیزتر چیزها در جهان اینست که درویشان با درویشان بنشینند و هرچه در خاطر باشد یکدیگر بگویند و صفا گویند و بدترین چیزها این ست که درویشان از درویشان جدا گردند پیش بدانکه از عاری خالی نیست بعد ازان فرمود که دوستی خدای بجه توان کرد فرمود که بدشمنی آن چیزها که خدا تعالی بدشمنی گرفته است از دنیا و از نفس بعد ازان فرمود که عارف در محبت کامل کی شود فرمود وقتیکه گفتگوی از میان برخیزد چنانکه نشود که پا دوست ماند و یاد او بعد ازان بر لفظ مبارک راند که صادق درمیان عارف او ست که در ملک او هیچ چیزها نباشد و او در ملک کسی نباشد آنگاه همبرین محل فرمود که وقتی خواجه سمنون محب ره سخن در محبت می گفت مرغی از هوا فرود آمد و بر سر او نشست پس چندان منقار زد و بازو در دست او نشست باز و ر کنار او نشست پس چندان منقار بر زمین زد که خون از منقار او روان شد پس بیفتاد جان بداد چون خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعاگو باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس پانزدهم روز چهارشنبه دولت پایبوس میسر گشت مولانا بهاؤ الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ اوحد کرمانی و چند نفر درویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتاده بود فرمود که توکل عارفان آنست که توکل ایشان جز خدا تعالی بدیگری نباشد و التفات بهیچ کس نه آنگاه

صادق نبودند او را از میان عاشقان دور کنید بعد از ان بر لفظ مبارک آند
اهل محبت کسانی اند که بواسطهٔ استاد سخن دوست می شنوند که الحدیث عن قلبی
ربی یعنی دل عاشق نشنود مگر سخن حق بعد از ان فرمود که صاحب محبت چون
بمیرند و در مردی بخشند آنگاه فرمود که در بادیه درویشی را دیدند که مرده است و
می خندد پرسیدند که تو مرده چه می خندی گفت محبت خدای چنین بود بعد از ان
هم درین محل فرمود که دل آن بود که از حال خود فانی بود و بمشاهده دوست باقی و
حق تعالی مستولی در اعمال او بود او را انجود هیچ اختیار نبود تا عرش قرار نه این
راه آید سلوک را فرمود که روزی مالک دینار رحمة الله را پرسیدند که ملازمت کردن
پروردگار دوست البته چگونه بود فرمود هر که ملازمت کند پروردگار دوست البته
او را وصول حاصل آید یعنی وصال بعد از ان فرمود که رابعه بصری را رضی سوال
کردند که فاضل ترین اعمال کدام ست گفت فاضل ترین اعمال عمارت اوقات
است هر که دعوی بندگی کند او را هنوز مرادی از اندوه است پس او دروغ زن
بود در دعوی و مرد کسی ست که او از مرادات خویش فانی گردد و به او حق باقی
شود و نیاش آن بود که نهاده بود حق تعالی او آن بود که دوست گوید پیش او
جواب نگوید مگر از بندگی زیرا چه اهل محبت را نه اسم ست و نه رسم و جواب آنگاه فرمود
که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی ره که اهل عشق جز دوست
بدیگری مشغول نشود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود بجمله اندوه نزدیک بود
و هیچ که در خدمت دوست انس نگیرد او بجمله وحشت نزدیک بود و هر که خاطر او تحفه
دوست ندارد او هیچ در هیچ ست بعد از ان فرمود که عارف کسی بود که چون بامداد
برخیزد از شب یاد نبود بعد از ان خواجه ادام الله تقواه چشم پر آب کرد فرمود که ای
غافل توشه بساز این سفر را که در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از ان فرمود

بود بر ترک گفتن بعد ازان فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز ست یکی ادب
عبودیت و تعظیم حق معرفت بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی شیخ ابوبکر
شبلی ره را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق از و خیزد انگاه
حکایت فرمود آوازه عصی آدم بر آمد جمله چیزها بر آدم نگریستند مگر سیم و زر حق تعالی
با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگریستند گفتند ما بر کسیکه بر تو عاصی شود نگریم حق
تعالی فرمود بعزت و جلال من که قیمت شما و هرچه در شما بود بر دست ایشان اشکارا
کنم و فرزندان او را خادم شما کنم بعد ازان فرمود که چون محب دعوی مملکت کند
از محبت بیفتند بعد ازان هم درین محل فرمود که محبت دعوی و وفاست با وصال و
حرمت باطل از وصال و حرمت وصال یعنی مشاهده فقر محب ست که نگاه دارد
ستر خود را و گوش دارد نفس خود را بگذاردن نماز فرایض بعد ازان فرمود که وقتی
خواجه جنید ره را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه هفت دوزخ را از
عظمت و هیبت بر دست راستش بدارند او نگوید که بر دست چپ بباید نهاد
بعد ازان هم درین محل فرمود که اول چیزیکه بر بنده فریضه گردید چیست گفت معرفت
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ انگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است
چیزها را و هیچ چیزی از کرم خویش بعد ازان فرمود که در محبت اسرار اولیا آمده است
که حق تعالی چون محبان را زنده گرداند با نوار خویش آن رویت چنانچه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نظر کرد بحق حق را دید باقی ماند چون حق بی زمان
و بی کام و بی مکان از جهت آنکه حضور ثبت نه مکان از اوصاف مجرد گشت باوصاف
حق تعالی انگاه فرمود که فردای قیامت استاده شد فنا عاشقان را از صدق محبت
بیگردانند سوال کنند اگر کسی ازین عاشقان که دعوی محبت کردند صادق ثابت
نه آیند شرمنده گردند که روی خود میان محبان نتوانند نمود ببین ندا آید که این عاشقان

پس در ضمن خوف ترک گناه است تا از آتش نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن است
تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتهاد و فکر یا کردن است تا
رضای حق حاصل شود و گفت که عارف در محبت کسی است که هیچ چیز را دوست ندارد مگر حق
گفتن چون خواجه در این فواید رسید چشم پر آب کرد و فرمود مسافر می شوم جای که دفن خواهد بود
یعنی در اجمیر میروم هر کسی را وداع کرد و دعا گو برابر بود رخصت شد و با همه در راه بودیم بعد از ان [illegible]
رسیدیم و آن روز اجمیر از آن هندوان بود و معموره رسید و مسلمانی چنان [illegible] چون
خواجه اینجا رسید چندان اسلام ظاهر شد که آثار [illegible] شد و الحمد لله علی ذلک مجلس [illegible]
پنجشنبه مجلس آخرین همین بود در مسجد جامع اجمیر دولت پایبوس حاصل شد [illegible]
اهل صفه و مریدان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود بر لفظ مبارک راند که دنیا
بی ملک الموت چه نیرزد گفتند چرا گفت از آنکه در حدیث مسطور است قال النبی صلی الله علیه
و آله و سلم الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب مرگ پلی است که دوست را به دوست رساند
آنگاه فرمود که دوستی آنست که او را بدل یاد کنی که دلهای آفریده شده خصوصاً از برای آنکه
تا گرد عرش که طواف کنند که در کتب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی پیغمبر را بگفت که ای بنده من
چون تو گرسنه بر تو غالب شود من عاشق تو شوم و عشق به معنی محبت است آنگاه فرمود که [illegible]
آفتاب صفت اندر سر جملگی عالم بتابند که از انوار ایشان همه عالم [illegible] چون خواجه این فواید تمام
کرد بگریست فرمود که ای درویش ما را که اینجا آورده اند مدفن ما اینجا خواهد بود [illegible] چند روز
ما سفر خواهیم کرد شیخ علی سنجری حاضر بود ورا فرمان شد که مثال [illegible] شیخ —
قطب الدین بختیار کاکی ما بده تا در دهلی رود که خلافت او را دادیم [illegible] او است
بعد از ان مثال تمام شد بر دست دعا گو داد روی بر زمین آوردیم فرمان شد که نزدیک
بیا نزدیک تر شدم دستار با کلاه بر سر من بدست خود نهاد و عصای شیخ عثمان هارونی رحمه
در سلاح در بر دعا گو کرد و مصحف و مصلا نیز داد فرمود این امانتی است از رسول الله صلی الله

که اهل محبت طایفه اند که در میان ایشان و در میان حق هیچ حجابی نیست بعد ازان فرمود
که عارف در محبت کسی ست که هیچ چیز ازو عجب نیاید زیرا چه تسلیم دعوی در یک چیز نشود و فتنه که
ازو ست داده بود آنگاه فرمود که فاضلترین اوقات اینست که از خاطر وسواس نفس رسته باشند
و درمیان از خلق به تو رسته باشند پس گفت هر کرا محبت داده اند و فقر او را وحشت ندهند او
فریفته نشود آنگاه فرمود که عارفان میگویند که یقین نوری ست که بنده بدان منور گردد در
احوال خویش پس آن برسند بدرجه محبان و متقیان بعد ازان فرمود که اصل آدمی از آب است
و خاک پس کسیکه آب بروی غالب ست بلطف و ریاضت بدید حال اگر بعقت کنند معجب گردد
و او بمقصود نرسد و کسی که خاک بروی غالب گردد لابد او را باتیک باید بوقت سختی پایداشت
تا کاری را شاید آنگاه هم درین محل فرمود که چون حق تعالی خواست که ابرا بیافریدن از
هر الوان چون او گردد و از طعام طعمه او گردانند چون الوانها بیامیخت از لون آب گشت
ازین معنی کسی آب ندانست و چون همه مطعوم را بیامیخت طعمه آب لشناخت از خوردن او
لذت و حیات یابند اما از لذت خبر ندارد و جون من الماء کل شیء حی بعد ازان بخدمت خواجه
درویشی حاضر بود پرسید که مجنون کیست گفت آنکه همه در آغاز عشق ناچیز گردد دویم و سویم
ناپیدا شود گفت بقا و فنا چیست گفت بقا حق ست گفت تجرید چیست گفت صفات محبوب
بدل وصفات محبت بنشیند فاذا احببته کنت له سمعا و بصرا فرمود که در ملتان بودم از بزرگی
شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع ست اول ندامت ست دویم بر ترک معاصیست سویم خود را
پاک کردن ست از مظالم و خصومت بعد ازان فرمود که علم چیزی ست محیط و معرفت چیزی ست
از محیط پس خدا کجاست بنده کجاست یعنی علم خدای راست و معرفت مرا هر دو محیط باشند
آنگاه فرمود که وقتی عارفی را سخن خالص نبود هیچ فضل و صافی نبود آنگاه فرمود هر کسی را دوست
داری بلا بسر او باران آنگاه فرمود که توبه نصوح سه چیز ست در میان اهل سلوک اول کم خوردن
از بهر روزه دویم کم خفتن از بهر طاعت سیوم کم گفتن از بهر دعا اول خوف دویم رجا سویم محبت

473	474	475	476	477	478	479
498	499	500	501	502	503	504
523	524	525	526	527	528	529
548	549	550	551	552	553	554
573	574	575	576	577	578	579

علیه و آله وسلم از خواجگان چشت با ما رسیده است من ترا دادم و روان کردم باید که چنانچه
ایشان و ما بجا آوردیم شما نیز حق این بجا آرید تا فردای قیامت میان خواجگان ما
شرمنده نگردانی دعا گو سر بر زمین آورد دوگانه نماز گذارد و فرمود برو بخدای سپردم
و ترا بمنزل گاه عزت رسانیدم بعد از ان سخن فرمود که چهار چیز از گوهر نفس است اول درویشی
که توانگری نماید دوم گرسنه را سیر گرداند سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم مرهمی که با
دشمن بود دوستی نماید آنگاه فرمود که مرتبهٔ اهل محبت چنان ست که اگر پسند شب نماز
گذاردی گوید که ما را فراغت نیست اما گرد ملک الموت میگردیم و هر جا که درمانده است
او را دست می گیریم چون خواجه درین فواید بود دعا گوی خواست سر در قدم آرد روان
شد و ضمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شد بیا برخاستم سر در قدم آوردم فاتحه
خواند گفت روی بخراشی و مرد شده باشی باز روی بر زمین آوردم باز گشتم
در حضرت دهلی آمدم و سکونت کردم جملگی عالم از اهل صفه و ایمه و جز آن بر دعا گو
روی نهادند چهل روز میان دهلی گذشته بود که آینده بیامد خبر آورد که شیخ از روان
کردن بیست روز در حیات بود که به رحمت حق پیوستند همان شب خاطر مرا
نوم مصلا بودم در خواب شدم خواجه را بدیدم که همی در زمین عرش استاده
کرده اند من سر نهادم قدمین باز پرسی کردم فرمود خدایتعالی مرا بیامرزید و نزدیک کروبیان
و ساکنان عرش مقام داد اینجا می باشم علوم ربانی و فواید سلوک مجموع نبشته شد الحمد لله علی الکرم

خاتمة الطبع

خدای جل شانه را منت گذارم که این ملفوظات حضرت خواجه معین الدین چشتی
مسمی بدلیل العارفین باختتام رسید اینجا مقام معذرت است که اصل این نسخه
صحیح نبود بقدر وسع در رفع اغلاط کوشیده آمد اگر باز حرف غلط بنظر ناظرین
در آید در اصلاح پای کم نشمارند و مصحح را معذور پذیرند فقط